

ویژه نامه

حقیقت

ارگان حزب کمونیست ایران «مارکسیست لنینیست مائوئیست»
دوره سوم. شماره ۸۱. بهمن ماه ۱۳۹۶

پاسخی تاریخی_جهانی
به عصری با اهمیت
تاریخی_جهانی

مانیفست
و برنامه انقلاب
کمونیستی
در ایران
(پیش نویس)

رفیق امیرحسین پور

در باره قیام سربداران

تاریخ ثابت کرد نوکر امپریالیسم کیست!

با جمهوری اسلامی بجنگیم،

مردم را برای انقلاب

سازماندهی کنیم!

کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران
(مارکسیست لنینیست مائوئیست)

پاسخی تاریخی جهانی به عصری با اهمیت تاریخی جهانی

در باره پیش نویسی «مانیفست و برنامه انقلاب کمونیستی در ایران»!



کارگر و ای برادران و خواهران رنجبر در همه شهرها و روستاها... یک دل و متحد به پا خیزید! از توپ و تشر توخالی و تیر و تفنگ پوشالی مشتکی اشرار و اوباش بی آبرو نهراسید. خیمه و بارگاه این خیره سران را که هوای سلطنت به سرهای بی مغزشان زده است باید بیرحمانه به آتش کشید...

در عصری به سر می‌بریم که جامعه بشری زیر فشار ضرورت پشت سر گذاشتن نظام طبقاتی و استقرار سازمان اجتماعی کمونیستی قرار دارد. بی پاسخ ماندن این ضرورت، رنج‌های بی‌سابقه، جنگ‌های ویران‌گر و بی‌انتهای نابودی حریق‌وار محیط زیست را برای مردم ایران و جهان به بار آورده است. در چنین شرایطی انقلاب نکردن و تن به این وضعیت دیوانگی است. فقط یک راه نجات وجود دارد. هر چیز دیگر توهمی بیش نیست. باید تمام نظام سیاسی-ایدئولوژیک و اقتصادی-اجتماعی حاکم بر ایران و جهان را نابود کرد و به جای آن جامعه و جهانی دیگر بنا کرد. جهانی که در آن هرگونه پایه و اساس تولید فقیر و غنی، ارباب و برده، حاکم و محکوم، جنگ‌های ویران‌گر محو شده باشد و به جای آن انسان‌ها برای نیک‌بختی اشتراکی در تعاون و هم‌آهنگی کار کنند و جهان خود را بسازند. انتشار پیش نویسی «مانیفست و برنامه انقلاب کمونیستی در ایران» دعوتی است تا صدها هزار نفر برای تحقق این هدف تعهد سپرده و رهروان پایدار و ثابت قدم این راه شوند.

این سند، جایگزین برنامه حزب کمونیست ایران (م.ل.م) می‌شود. انتظار و آرزوی ماست تا «پیش نویسی» سند، در میان طیف وسیعی از مبارزین، از فعالین و دوستداران این حزب تا رفقای جنبش چپ و فعالین حرکت‌های اجتماعی، بحث و بررسی شود. به ویژه، فعالین حزب موظف‌اند تا آن را به میان جوانان مبارزی که با خیزش دی ماه وارد صحنه سیاسی جامعه شده‌اند، ببرند تا با افکار و واکنش‌ها و احساسات آن‌ها که سند را خوانده و بحث و بررسی می‌کنند آشنا شویم، بیاموزیم و مصالح بیشتری برای غنی‌تر و صحیح‌تر کردن سند به دست آوریم. «مانیفست و برنامه انقلاب کمونیستی در ایران» خصلت نظام طبقاتی حاکم در جهان و در بستر آن، چهل سال حاکمیت جمهوری اسلامی را نقد کرده و بدیل انقلاب کمونیستی را به عنوان پاسخی به چالش عصر کنونی و در خدمت به تحقق کمونیسم در جهان، پیش می‌گذارد. این سند، بیان کاربست انضمامی کمونیسم نوین در شرایط خاص ایران است.

سی و ششمین سالروز قیام سرداران

«مانیفست و برنامه انقلاب کمونیستی در ایران» را در سی و ششمین سالروز قیام سرداران در آمل، منتشر می‌کنیم. قصدمان این است که بر هدف تحقق نیافتن قیام سرداران تأکیدی دوباره بگذاریم و آن را در چارچوب پیشبرد نبرد برای استقرار «جمهوری سوسیالیستی نوین ایران» قرار دهیم. قیام پنجم بهمن ۱۳۶۰، نقطه اوج مبارزه مسلحانه‌ای بود که اتحادیه کمونیست‌های ایران (سازمان پیش‌حزبی حزب کمونیست ایران م.ل.م) با هدف سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی، آغاز کرد. در فراخوان به مردم برای پیوستن به قیام چنین نوشته شده بود:

ای مردم ایران! ... جمهوری اسلامی، خمینی و دارودسته‌اش چیزی جز یک دستگاه فساد و زور و قلدری آخوندی نیست. خمینی دغلاکار، رژیم مطلقه سلطنتی را در شکل و شمایل مذهبی و بر تلی از بدن‌های متلاشی شده جوانان انقلابی ما، بار دیگر احیاء کرده است... ای رفیقان

اگر چه قیام پنجم بهمن، در یورش اوباش تبهکار جمهوری اسلامی شکست خورد اما کابوس آن، هرگز دامان رژیم را رها نکرد. خمینی به پیروانش وصیت کرد که آمل را فراموش نکنند و خطر اتحادیه کمونیست‌ها را دست کم نگیرند.

۳۶ سال پس از شکست قیام سرداران، رنگ چهره‌های رزمندگان کمونیست و صدای فریادهای‌شان در جنگل و شهر، در خاطره مردم استوار است و آموزه‌های آن قیام هنوز پر تپش و پر طنین این حقیقت را تکرار می‌کنند که راه‌هایی تنها در گروی سرنگونی تمامیت رژیم جمهوری اسلامی و استقرار یک قدرت سیاسی و دولت بنیاد متفاوت و نوین است. دولتی که بر ویرانه‌های دولت طبقه سرمایه‌داران و کارگزاران آن‌ها بنا شده و راه ریشه‌کن کردن تمامی انواع و اشکال ستم و تبعیض و بهره‌کشی و در مسیر حرکت به سوی جهان کمونیسم را هموار می‌کند. بدون کسب قدرت سیاسی، حل تضادها و معضلات اجتماعی موجود، ناممکن است و «مانیفست و برنامه انقلاب کمونیستی در ایران»، اصول و نقشه راه تحقق انقلاب و بنای دولت جمهوری سوسیالیستی نوین در ایران است. طی کردن چنین طریقی بدون رهبری یک حزب انقلابی کمونیست و متکی بر سنتز نوین کمونیسم، امکان‌پذیر نیست. در تداوم خیزش دی ماه ۱۳۹۶، یا با هزاران کمونیست و انقلابی و مبارز دیگر، جنبشی برای چنین انقلابی بر پا کرده و جامعه را به آن سو می‌بریم، و یا هم چون انقلاب شکست خورده بهمن ۵۷، نیروهای سیاسی طبقات مرتجع آن را به سمت فاجعه‌ای دیگر هدایت خواهند کرد.

بر آنیم تا بار دیگر در مسیر گامی که حزب ما برای به راه انداختن جنبشی برای انقلاب کمونیستی بر می‌دارد، خشم توده‌های مردم به ویژه کارگران و زحمت‌کشان، زنان و جوانان شورشی و جنبش فرودستان را در مدار این انقلاب و افق‌های بخش آن قرار داده و تا رسیدن به رهایی، دست از جنگ و مبارزه با مرتجعین و ستم‌گران بر نداشته و مردم را برای چنین انقلابی سازمان‌دهی کنیم.

در این نبرد، دوش به دوش توده‌های مردم و جنبش فرودستان، هیچ چیز برای از دست دادن نداریم و جز امید برای انقلاب و پیکار برای رهایی به هیچ چیز دیگر نمی‌اندیشیم. رهایی ممکن است اگر تحت پرچم کمونیسم نوین و حزب آن در ایران یعنی حزب کمونیست ایران (مارکسیست لنینیست مائوئیست) متحد شویم و به انقلاب بپیوندیم.

راه پر پیچ و خم اما درخشان است.

پیش به سوی سرنگونی جمهوری اسلامی و نبرد برای جمهوری سوسیالیستی نوین ایران

کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران (مارکسیست.لنینیست.مائوئیست) - بهمن ۱۳۹۶

مانیفست و برنامه انقلاب کمونیستی در ایران (پیش نویس)

کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران (م.ل.م)

فصل اول

انقلاب کمونیستی

عصر ما، عصر انقلاب کمونیستی است. عصر گذار جامعه بشری به ورای جامعه چند هزار ساله طبقاتی. عصر سازمان دادن اجتماع بشر بر اساس محور تمایزات طبقاتی، نابود کردن کلیه روابط تولیدی که این تمایزات را به وجود می آورند، نابود کردن کلیه روابط اجتماعی ستم‌گرانه که از این روابط تولیدی استثمار‌گرانه بر می‌خیزند و رهایی از کلیه افکار کهنه مربوط به جامعه طبقاتی. این عصر، عصر انقلابی است که به این ضرورت پاسخ می‌دهد.

سندی که پیش رو دارید، ادعای حزب کمونیست ایران (مارکسیست لنینیست مائوئیست) علیه کلیت نظام سیاسی-ایدئولوژیک و اقتصادی-اجتماعی جمهوری اسلامی و برنامه و نقشه راه آن برای تغییر بنیادین وضع موجود است. ما مسئولیت انقلاب کمونیستی و استقرار یک دولت سوسیالیستی در ایران را بر دوش گرفته‌ایم. انقلابی در خدمت تحقق یک جامعه جهانی کمونیستی. زیرا این امر ضروری‌ترین و عاجل‌ترین مسأله جامعه ما و جهان کنونی است. رنج‌ها و مصائب هر روزه اکثریت مردم تحت نظام سرمایه‌داری و حاکمیت دینی، دلیل کافی برای اثبات این اضطرار است. دولت جمهوری اسلامی، مردم ما را زیر بار گران بهره‌کشی و فقر و بیکاری، ستم بر زنان و ستم‌گری ملی علیه ملل غیرفارس خرد کرده، زندگی و آینده جوانان را لگدمال کرده و سوءاستفاده تبه‌کارانه از کار و جسم کودکان را به امری رایج تبدیل کرده است. حاکمان ایران تحت عنوان «توسعه اقتصادی»، در راه روی سرمایه‌داران بین‌المللی باز کرده‌اند تا در استثمار هرچه بیشتر کارگران و دیگر قشرهای کارکن جامعه و غارت مضاعف منابع طبیعی ایران، شریک جمهوری اسلامی باشند. جمهوری اسلامی برای حفظ ارکان نظامش، با مشارکت در جنگ‌ها و آشوب‌های منطقه‌ای و جهانی، زندگی مردم ایران و کشورهای دیگر منطقه را در نزاعی ارتجاعی با قدرت‌های امپریالیستی و سایر دولت‌های مترجع منطقه، به خطر انداخته است. در ایران تحت حاکمیت جمهوری اسلامی از یک طرف با استبداد و خفقان سیاسی، ستم دینی و مذهبی، سرکوب اندیشه‌های مترقی و جهان‌بینی علمی، ممنوعیت آفرینش هنری و فرهنگ نوین مواجهیم و از سوی دیگر، شاهد

اشاعه سازمان یافته‌ی جهل دینی و خرافات مذهبی هستیم. سرنگونی و نابودی دولت جمهوری اسلامی و رهایی جامعه از این شرایط و نبرد برای بنیان‌گذاری یک نظام نوین سوسیالیستی، ضرورتی عاجل است. دیرکرد در تحقق این ضرورت، هر ثانیه بر فلاکت و رنج اکثریت قاطع مردم می‌افزاید.

مبارزه امروز ما برای رهایی جامعه ایران از استثمار و ستم، بخشی از مبارزه برای رها کردن کل جهان از ستم و استثمار بوده و با این هدف پیش می‌رود. چرا که رنج‌های مردم در سراسر جهان، ریشه در نظام اقتصادی-اجتماعی سرمایه‌داری دارد. فقر و بی‌حقوقی هر کارگر کارخانه و معدن و مزرعه، هر دست‌فروش و کولبر و جاشوی لنج، هر مهاجر و پناهجویی که در دریا غرق می‌شود، هر بمبی که دولت‌های ارتجاعی منطقه یا ارتش‌های امپریالیستی روسیه و آمریکا و ناتو، بر سر مردم خاورمیانه می‌ریزند، عروج نیروهای مترجع اسلام‌گرا که مردم را به اسارت می‌کشند، هر کودک فلسطینی که به دست سربازان ارتش اشغالگر اسرائیل به خاک می‌افتد، خشونت و تحقیر مداومی که بر زنان در سراسر جهان اعمال می‌شود، سرکوب ال.جی.بی.تی.ها، بحران هراسناک آب و نابودی محیط زیست، فساد بی پایان در میان حاکمان، رقابت‌های تجاری که لاجرم به جنگ‌های جهانی ویرانگر منتهی می‌شوند، ماندگاری و نفوذ افکار کهنه در میان مردم و حتی ستم توده‌های فرودست علیه یکدیگر، همه ریشه در کارکرد و دینامیک‌های نظام سرمایه‌داری دارند. نظام سرمایه‌داری به نظام سرمایه‌داری امپریالیستی تبدیل شده است. به این معنا که، تمام نقاط دنیا را در یک نظام واحد اقتصادی و سیاسی ادغام کرده و به اشکال مختلف بر همه کشورهای جهان از جمله ایران، تسلط دارد. این نظام بر تضاد میان تولید اجتماعی و مالکیت خصوصی بنا شده است. تولید اجتماعی به این معنا که نیازهای همه‌جانبه انسان‌ها از طریق مشارکت و تقسیم کار اجتماعی میان میلیاردها انسان در سراسر جهان تولید می‌شود. میلیاردها نفر در مقیاس جهانی، در شبکه‌ای درهم تنیده، در کارخانه‌ها، اعماق زمین، مزارع، کوه‌ها، دریاها، جاده‌ها و آسمان‌ها، در پژوهشکده‌ها و کتاب‌خانه‌ها و چاپ‌خانه‌ها، در تماشاخانه‌ها و هنرکده‌ها و غیره، شبانه روز کار می‌کنند تا نیازهای زندگی بشر را تولید و تامین کنند. مالکیت خصوصی به این معنا که ثروت مادی، دانش و خدماتی که این گونه تولید می‌شود و فرآیند تولید آن، توسط قشر کوچک طبقه سرمایه‌دار در هر کشور و طبقه سرمایه‌دار امپریالیستی حاکم بر جهان تصاحب و کنترل شده و بر مبنای کسب حداکثر سود

جهت داده می‌شود. تضاد تولید اجتماعی و مالکیت خصوصی، تضاد اساسی عصر ما است و همین تضاد، ضرورت انقلاب کمونیستی و امکان آن را به وجود آورده است. این تضاد بر دو فرآیند درهم تنیده استوار است: (۱) استثمار پرولتاریا و (۲) رقابت میان سرمایه‌های مختلف. فرآیند رقابت میان سرمایه‌های مختلف، استثمار پرولتاریا را شدت می‌بخشد، شکل‌های کهنه ستم و بهره‌کشی مانند برده‌گی را احیاء می‌کند، هرج و مرج و بی‌ثباتی اقتصادی و اجتماعی به بار می‌آورد، روند تخریب محیط زیست را تشدید کرده و تا کنون منجر به دو جنگ جهانی ویرانگر با ده‌ها میلیون کشته، شده است.

آتش خشم بی پایان از نظامی که این چنین زندگی توده‌های مردم در سراسر جهان را به تباهی می‌کشاند، در وجود ما شعله می‌کشد. آتشی که بدون آن صحبت از مبارزه بیهوده است. اما فقط حس عدالت‌جویی و نفرت از اسارت بشریت در انقیاد نظام منسوخ طبقاتی نیست که ما را کمونیست کرده و مصمم به نبرد برای انقلاب کمونیستی شده‌ایم. افزون بر این و اساسی‌تر از آن، بر اساس دانش علمی کمونیسم دریافته‌ایم که در این لحظه از تاریخ، انقلاب کمونیستی تنها راه نجات جامعه بشری و منطبق بر قوای محرکه تغییر اجتماعی است. بر این پایه، ایجاد جامعه کمونیستی در سراسر جهان نه تنها ضروری و مطلوب بلکه امکان پذیر است. هر نوع دیگری از «انقلاب»، سرانجام به ضد انقلاب تبدیل شده و دور جدیدی از فاجعه و فلاکت را برای مردم به ارمغان خواهد آورد. انقلابی که دست به ریشه‌ها نزده و یا در میانه راه توقف کند، بار دیگر توسط اشکال گوناگون نظام سرمایه‌داری بلعیده شده و لاجرم پتانسیل آن صرف نوسازی و ترمیم سیستم حاکم خواهد شد. در این عصر، معنای دست به ریشه بردن این است: اولاً به رسمیت شناختن این حقیقت که علت اصلی تداوم همه معضلات حاکم بر جامعه ما و سراسر جهان، نظام سرمایه‌داری امپریالیستی است و راه حل ریشه کن کردن همه آن‌ها نیز محو این نظام است. ثانیاً، تبدیل شدن به مبارزین آگاه این راه، سازمان دادن و رهبری کردن انقلاب با چشم‌انداز سرنگونی نظام سرمایه‌داری حاکم بر هر کشور و استقرار دولت سوسیالیستی با هدف نبرد برای استقرار نظام کمونیستی در جهان. در ایران به طور مشخص به معنای قبول «مانیفست و برنامه انقلاب کمونیستی در ایران» و مبارزه برای تحقق آن است.

آرزو و آرمان محو ستم از زمان شکل‌گیری جامعه طبقاتی همواره با بشر بوده است. اما با ظهور نظام سرمایه‌داری، ضرورت و پایه‌های عینی و مادی ایجاد جامعه کمونیستی، برای نخستین بار در تاریخ بشر به وجود آمد. بیش از ۱۵۰ سال پیش، کارل مارکس «راز» نظام سرمایه‌داری را در کتاب سرمایه بر ملا کرده و ویژگی‌ها و قانونمندی‌های حاکم بر این نظام را تحلیل و تبیین کرد و در آثار متعددش راه از بین بردن آن از طریق انقلاب کمونیستی را نشان داد. مغز استخوان نظام سرمایه‌داری، استثمار کارمزدی و تولید ارزش/اضافه است که بدون تولید آن در مقیاس هرچه فزونتر و بسط یابنده‌تر، سرمایه‌داری بقا نمی‌یابد. این فرآیند، طبقه پرولتاریا را به وجود آورده که بر خلاف طبقات تحت استثمار پیشین (طبقه برده و طبقه دهقان)، ظرفیت آن را دارد که ستون فقرات یک انقلاب بنیاداً متفاوت در تاریخ بشر باشد. انقلابی که برای همیشه سازمان اجتماعی جامعه طبقاتی را همراه با تمام ملازمت‌های اجتماعی و فکری‌اش محو کرده و جامعه کمونیستی را در جهان مستقر کند.

سرمایه‌داری ابتدا در اروپا با نابود کردن نظام فئودالی سر برآورد و تبدیل به نظام اقتصادی-اجتماعی حاکم شد. این کشورهای سرمایه‌داری به مرور کشورهای سه قاره آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین را مستعمره خود کردند. در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم سرمایه‌داری جهانی

بر اساس صدور سرمایه (یعنی، سرمایه‌گذاری و بسط و گسترش سرمایه از طریق استثمار کار مزدی) و با خشونت بی مانند تمام کشورهای این سه قاره را در یک سیستم جهانی تولید سرمایه‌داری ادغام کرد. به این ترتیب تضاد اساسی سرمایه‌داری بر تمام جهان حاکم شد. زمانی که سرمایه‌داری به مرحله سرمایه‌داری-امپریالیستی تکامل یافت، تولید در مقیاس جهانی، به تولید اجتماعی تبدیل شد. به طوری که امروز تولید کنندگان مستقیم (کارگران کارخانه و مزرعه و معدن و غیره) در هر کشور، در تعاون و تقسیم کار تولیدی با کارگران دیگر نقاط جهان قرار دارند. یک جامعه جهانی با تولیدات عظیم و وفور در هر عرصه از نیازهای حیات انسان، به وجود آمده است که حصارهای سازمان اجتماعی سرمایه‌داری برای آن خفقان آور است و سازمان‌یابی به طریقی کمونیستی را طلب می‌کند. در نظام اجتماعی کمونیستی، انسان‌ها به‌طور فردی و فراتر از آن به‌طور جمعی، قادر خواهند بود بدون مواجهه با سد تمایزات طبقاتی و دیگر روابط اجتماعی ستم‌گرانه، بدون مواجهه با جهان‌بینی کهنه و منسوخ مالکیت خصوصی، به کلیه نیازها و ضرورت‌های فردی و جمعی پاسخ دهند و زندگی مادی، فکری و فرهنگی جامعه و تک تک افراد آن را تامین کنند.

کارکرد نظام سرمایه‌داری نیازمند ایجاد و تقویت انواع و اقسام سلسله مراتب ستم‌گرانه در میان مردم است. سرمایه‌داری ستم جنسیتی را از نظام‌های ماقبل سرمایه‌داری به ارث برد و با تغییراتی در نظام خود ادغام کرد. کارکرد سرمایه‌داری، ستم‌گری ملی برخی ملل بر ملل دیگر را تولید و بازتولید می‌کند. علاوه بر این، سرمایه‌داری جوانی از روابط استثمارگرانه پیشا سرمایه‌داری را به‌طور تبعی در خود ادغام کرده و مازادی که با شیوه‌های استثمار پیشا سرمایه‌داری و حتا شیوه‌های برده‌داری، از تولید کننده مستقیم استخراج می‌شود را تبدیل به تقویت کننده مدارهای انباشت سرمایه، یعنی استثمار کارمزدی کرده است. کارکرد سرمایه‌داری، همواره هرج و مرج و بی‌ثباتی در اقتصاد را به وجود می‌آورد. زیرا رقابت میان سرمایه‌داران، قوه محرکه عمده در توسعه اقتصاد سرمایه‌داری است. همین رقابت، قوه محرکه‌ای برای پیشرفت‌های شگفت‌انگیز انسان در فن آوری است که به نوبه خود موجب رونق اقتصاد سرمایه‌داری در حیطه‌ای و تا مدتی می‌شود اما برای اکثریت مردم جهان، رنج و فلاکت تولید می‌کند. در چارچوب روابط تولید اجتماعی سرمایه‌داری، بسیاری از پیشرفت‌ها در فن آوری تولید، صدها میلیون نفر را به زیر خط فقر می‌راند. میلیون‌ها دهقان را ورشکسته کرده و به جمعیت شناور شهرهای بزرگ تبدیل می‌کند. نیروی ماهر و جوانان تحصیل کرده امکان جذب شدن در بازار کار را نیافته و در بسیاری از کشورهای جهان دور جدیدی از نابودی زیرساخت‌ها، کارخانه‌ها و شهرهایی که حول اقتصاد قبلی ساخته شده بودند، آغاز می‌شود. گرداب تند بی‌ثباتی، قشرهای مرفه را به میانه و میانه را به فقیر تبدیل می‌کند. همه قشرهای مردم که به هر شکلی تحت ستم و استثمار نظام سرمایه‌داری و دولت‌های آن هستند، فارغ از نوع ستمی که به آنان می‌شود، در انقلاب علیه نظام سرمایه‌داری ذینفع هستند و می‌توانند جزو نیروهای انقلاب باشند. این خود نظام سرمایه‌داری است که پایه‌های مادی و عینی آن را به وجود آورده که قشرهای عظیمی از مردم با انقلاب کمونیستی متحد شده و گورکنان نظام سرمایه‌داری شوند.

انقلاب ما در ایران در گام اول یک انقلاب سوسیالیستی است. وظیفه این انقلاب علاوه بر ریشه کن کردن استثمار کار مزدی، نابود کردن شیوه‌های استثمار پیشا سرمایه‌داری مانند بقایای نیمه فئودالیسم و هم‌چنین محو انواع روابط ستم‌گرانه دیگر مانند ستم جنسیتی، ستم‌گری ملی و توقف روند نابودی محیط زیست و ترمیم آن است.

انقلاب سوسیالیستی جهت تحقق این اهداف و رسیدن به پیروزی نیازمند داشتن برنامه انقلاب، حزب رهبری کننده فرایند انقلاب و بسیج کردن توده‌های مردم است.

از زمان مارکس تا کنون، ما کمونیست‌های انقلابی همراه با میلیون‌ها پرولتر و توده‌های تحت ستم و روشنفکران انقلابی، کوشیده‌ایم راه سرنگونی نظام منسوخ سرمایه‌داری و استقرار جامعه سوسیالیستی را گشوده و در مسیر خلق جهانی نوین پیشروی کنیم. کارنامه انقلاب کمونیستی تاکنون حاوی دو تجربه درخشان از پیروزی و استقرار دولت و جامعه سوسیالیستی است که چهره جهان را کاملاً تغییر داد و پیشروی‌های بی‌سابقه در بنای جهان بدون بهره‌کشی و ستم کرد. این دو انقلاب در نهایت شکست خوردند اما دستاوردهای آن‌ها و همچنین درس‌گیری از اشتباهات و کمبودهای فرعی‌شان، امروز مشعل فرا راه ما جهت نبردها و پیشروی‌های انقلابی آتی است.

فراز و نشیب راه تاریخی - جهانی انقلاب کمونیستی

کمون پاریس در سال ۱۸۷۱ اولین تلاش در راستای ایجاد جامعه سوسیالیستی بود. اما کمون عمری کوتاه داشت و در کمتر از سه ماه به خون کشیده شد. کارل مارکس و هم‌زمینش فردریش انگلس در پی این شکست و با جمع‌بندی از آن، تصویری کلی از دولت و نظام اقتصادی - اجتماعی که باید برای رسیدن به کمونیسم برقرار کرد، یعنی دولت دیکتاتوری پرولتاریا و دوران گذار سوسیالیستی را ارائه دادند. مارکس اعلام کرد:

سوسیالیسم اعلام تداوم انقلاب است، اعلام دیکتاتوری طبقاتی پرولتاریا به عنوان نقطه گذاری ضروری به محو تفاوت‌های طبقاتی به طور کلی، نابودی کلیه روابط تولیدی که این تفاوت‌ها بر آن استوارند، نابودی کلیه روابط اجتماعی منطبق بر این روابط تولیدی و دگرگون کردن کلیه ایده‌های منتج از این روابط اجتماعی. (۱)

پس از مارکس و انگلس و بر اساس تئوری و رویکرد انقلابی و علمی آن‌ها، تلاش‌های انقلابی برای تغییر جهان آغاز شد که در دو مورد مشخص اکتبر ۱۹۱۷ روسیه به رهبری ولادیمیر ایلیچ لنین و اکتبر ۱۹۴۹ چین به رهبری مائو تسه دون به پیروزی و تشکیل دولت سوسیالیستی منجر شد. لنین و مائو در نتیجه راهگشایی‌ها و تکاملاتی که در علم مارکسیسم به وجود آوردند، توانستند کشتی مبارزه طبقاتی را در مسیری ناشناخته و از میان آب‌های متلاطم رهبری کرده و به پیروزی برسانند و سپس فرایند پر پیچ و خم نابودی جهان کهنه و بنای جامعه نوین سوسیالیستی را آغاز کنند. لنین و مائو، مارکسیسم را به دو سطح کیفی جدید تکامل دادند.

در این دو کشور با پیروزی انقلاب‌های سوسیالیستی، یک سوم نوع بشر درگیر ساختن جوامعی واقعا آزاد شدند. این گام نخستین برای خلاص شدن از ظلمت جامعه ستم‌گرا^۲ طبقاتی بود؛ گامی تاریخی. هرچند دو انقلاب روسیه و چین عمری به مراتب طولانی‌تر از کمون پاریس داشتند اما آن‌ها نیز بیش از چند دهه دوام نیاوردند. انقلاب در شوروی در اواسط دهه ۵۰ میلادی شکست خورد. سرمایه‌داری احیاء شد و یک بورژوازی نوین که درون دولت سوسیالیستی و حزب کمونیست نشو و نما کرده بود، قدرت را غصب کرد. انقلاب سوسیالیستی در چین تا سال ۱۹۷۶ تداوم یافت. مائو از طریق حل این مساله که چرا در سوسیالیسم احیای سرمایه‌داری رخ می‌دهد و راه مقابله با آن چیست، علم مارکسیسم را تکامل داد و بر اساس این تکاملات و تحت رهبری

مائو و طرفدارانش بود که انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی (۱۹۶۶-۱۹۷۶) برای ممانعت از احیاء سرمایه‌داری در چین سوسیالیستی برپا شد. انقلاب فرهنگی پرولتری اگرچه توانست چین سوسیالیستی را به بالاترین قله‌هایی که تاکنون بشریت به آن دست یافته، رهنمون کند و دستاوردهای عملی و نظری بی‌سابقه‌ای در مورد ماهیت جامعه سوسیالیستی و تضادهای آن در بر داشت، اما نتوانست مانع از احیای سرمایه‌داری در چین بشود. در پی مرگ مائو تسه دون در سال ۱۹۷۶، رهروان سرمایه‌داری دست به کودتا زده و قدرت را در دست گرفتند و سپس چین را با کمک امپریالیست‌های غربی، به یکی از بزرگ‌ترین مشقت‌خانه‌های جهان تبدیل کردند. با شکست چین سوسیالیستی، نخستین موج انقلاب کمونیستی در تاریخ بشر خاتمه یافت.

با شکست موج اول انقلاب‌های کمونیستی، دوران تهاجم بزرگ ضد انقلاب در سراسر جهان آغاز شد. به جای جنبش‌های انقلابی کمونیستی و رهایی‌بخش، جنبش‌های سیاسی ارتجاعی در میان توده‌های محروم پایه گرفتند. عروج بنیادگرایان اسلامی در ایران، تبدیل انقلاب ۱۳۵۷ به ضد انقلاب و در نتیجه به قدرت رسیدن جمهوری اسلامی و در پی آن رشد و گسترش نیروهای بنیادگرای اسلامی و نفوذشان در میان توده‌های محروم خاورمیانه و شمال آفریقا، یکی از پیامدهای هولناک شکست انقلاب‌های سوسیالیستی بود. به فاصله کوتاهی پس از این وقایع، سوسیال امپریالیسم شوروی که در رقابت با بلوک امپریالیستی غرب به سرکردگی ایالات متحده، جهان را به آستانه یک جنگ هسته‌ای کشیده بودند، با بحران درونی روبه‌رو شد و فروپاشید. بورژوازی جهانی فروپاشی شوروی را دست مایه یک کارزار تبلیغاتی وسیع علیه کمونیسم کرد و مدعی شد که با فروپاشی شوروی، کمونیسم مرده است. اما واقعیت این بود که اتحاد شوروی از سال ۱۹۵۶ دیگر نه یک کشور سوسیالیستی بلکه یک کشور سرمایه‌داری بود که نقاب سوسیالیسم را برای پیشبرد مقاصد امپریالیستی و جهان‌گشایی خود حفظ کرده بود. پس از فروپاشی شوروی و بلوک شرق، دورانی در ساختار جهانی سرمایه‌داری آغاز شد که به «جهانی سازی» (گلوبالیزاسیون) معروف شد. آغاز این دوره، ابعاد جدیدی بر حرص و آز سرمایه‌داری، جنگ‌های تجاوزکارانه، نژادپرستی و نسل‌کشی، تشدید انقیاد زنان، وابستگی عمیق‌تر کشورهای تحت سلطه به کارکردها و دینامیک‌های نظام جهانی سرمایه‌داری امپریالیستی و تشدید روند تخریب محیط زیست افزود.

در هیچ برهه از این افت و خیزهای تاریخی و جهانی، مبارزات و مقاومت توده‌ها علیه آثار و پیامدهای نظام سرمایه‌داری قطع نشد. اما در چند دهه گذشته، توده‌های مردم عمدتاً در حالی به مبارزه پرداخته‌اند که توهمات تولید شده توسط همین سیستم بر ذهنشان سنگینی کرده و راهنمای حرکتشان بوده است. بسیاری به این باور رسیدند که با توهمات دینی و بازگشت به گذشته می‌توان نیروهای افسارگسیخته سرمایه‌داری را مهار کرد و عده‌ای دیگر بر این باورند که نمی‌توان سرمایه‌داری و قدرت مهیب سیاسی و نظامی‌اش را سرنگون کرد و باید مسیر اصلاح و «به سر عقل آوردن» آن را در پیش گرفت. علت عمده چنین وضعیت اسفناکی این است که کمونیسم انقلابی، یعنی تنها افق و برنامه و جنبش واقعا رهایی‌بخش، به طور موثر در صحنه مبارزات توده‌های مردم حضور ندارد، اثری از جایگاه و اهمیت تاریخ انقلاب‌های کمونیستی و تجربه رهایی‌بخش آن در اذهان توده‌های مردم نیست یا بسیار ضعیف است. این بزرگ‌ترین فاجعه‌ای است که امروز گریبان گیر اردوی مقاومت علیه نظام منسوخ سرمایه‌داری شده است.

ستز نوین کمونیسم: جهشی تکاملی در علم کمونیسم

اما بر بستر اوضاع نامساعد سیاسی جهان بعد از شکست موج اول انقلاب‌های کمونیستی، تغییری کیفی و مهم رخ داده است. جهشی نوین در علم کمونیسم صورت گرفته که نه تنها دستاورد تاریخی جهانی کمونیسم را نجات داده، بلکه آن را غنی‌تر و روشن‌تر از پیش کرده است. تئوری و پراتیک انقلاب‌های کمونیستی، از زمان مارکس تاکنون، توسط باب آواکیان (۲) سنتز شده است. جوانب عمدتاً صحیح آن انقلاب‌ها به ویژه در بنای دولت و ساختمان جامعه سوسیالیستی در روسیه و چین، حفظ و جوانب اشتباه آن‌ها نقد شده است

سنتز نوین بیش از هر چیز مُعرف و نمایانگر حل کیفی یک تضاد حیاتی است که از ابتدای تکامل کمونیسم تا کنون در آن موجود بوده است: تضاد رویکرد و روش بنیاد علمی کمونیسم با جنبه‌هایی از کمونیسم که با چنین رویکرد و روشی مغایرت داشته است. آواکیان با حل این تضاد چارچوب مارکسیسم را بر اساسی علمی‌تر، قالب ریزی مجدد کرده است. از این منظر، کار او قابل مقایسه با کار مارکس در بنیان‌گذاری چارچوب مارکسیسم است.

بنیادی‌ترین و اساسی‌ترین جنبه سنتز نوین، تکامل و سنتز بیشتر کمونیسم به عنوان یک رویکرد و روش علمی است و کاربرد پیگیرانه‌تر این روش و رویکرد به واقعیت به‌طور کلی و مشخصاً به مبارزه انقلابی برای سرنگونی و ریشه کن کردن همه نظامها و روابط استثمار و ستم و پیشروی به جهان کمونیستی. عناصر مرکزی و مؤلفه‌های اساسی سنتز نوین، بر بستر این رویکرد و روش قرار می‌گیرند و به آن اتکا دارند. برخی عناصر مرکزی سنتز نوین کمونیسم به‌طور فشرده در موضوعات زیر بیان می‌شود:

کمونیسم، علاوه بر آن که یک جنبش سیاسی و هدف اجتماعی است، علم است و نه ایدئولوژی. بدون شناخت علمی از واقعیت اجتماعی هرگز نمی‌توان آن را تغییر داد. اخلاق و ارزش‌های ایدئولوژیک کمونیستی، شالوده‌های علمی دارند و بازتاب واقعیت عینی جامعه و ضرورت تغییر انقلابی جامعه و مطلوب بودن آن هستند. جانبداری کمونیسم از طبقه پرولتاریا بر تحلیل علمی ماتریالیست دیالکتیکی و ماتریالیست تاریخی از واقعیت جامعه طبقاتی و آخرین فاز آن یعنی سرمایه‌داری استوار است. سنتز نوین کمونیسم، از درک‌های جسمیت بخشیدن (Reification) به پرولتاریا گسست می‌کند. پرولتاریا به عنوان یک طبقه تاریخی-جهانی، جایگاه خاصی در ریشه کن کردن نظام طبقاتی و رهایی بشریت دارد. اما این جایگاه خاص به معنای آن نیست که هر فرد یا گروه از این طبقه به صرف تحت استثمار بودن «دسترسی ویژه» به حقیقت و «توانایی ویژه» در فهم دینامیک‌های جامعه و دگرگون کردن آن دارد. سنتز نوین کمونیسم، هم‌چنین گرایش متافیزیکی مذهب‌گونه به «اجتناب ناپذیر» دیدن پیروزی انقلاب کمونیستی را نقد می‌کند. انقلاب کمونیستی ضروری و ممکن و مطلوب است اما «اجتناب ناپذیر» نیست. زیرا تنها یکی از جاده‌هایی است که در مقابل جامعه بشری قرار دارد و در پیش گرفتن این جاده امری «خود به خودی» نبوده و کاملاً به نبردی آگاهانه و تاریخی-جهانی وابسته است.

در میان کمونیست‌ها، گرایش قدرت‌مندی موجود بوده که انقلاب کمونیستی را اساساً یک «جا به جایی» ببینند. به این صورت که کارگران به جای سرمایه‌داران حکومت خواهند کرد. این درک برای ریشه کن کردن همه ستم‌ها و رسیدن به یک جهان بنیاداً متفاوت و بهتر، به شدت ضعیف است. انقلاب کمونیستی انتقام (یا «تسویه حساب») استثمارشوندگان و ستم‌دیدگان از سرمایه‌داران نیست. بلکه انقلابی است برای رهایی کل بشریت.

سنتز نوین، اقتصاد سیاسی مارکسیستی را بسط داده و علمی‌تر می‌کند. به طور مشخص، تضاد «انارشی و ارگانیزاسیون» را در کارکرد سرمایه‌داری، به عنوان قوه محرکه عمده آن تشخیص داده و مفهوم سازی می‌کند. سنتز نوین، به‌طور کلی رویکرد ماتریالیستی دیالکتیکی تری به رابطه میان زیر بنای اقتصادی و روبنای سیاسی و ایدئولوژیک جامعه دارد.

سنتز نوین، انترناسیونالیسم کمونیستی را بر پایه‌های مادی و فلسفی کیفیتاً استوارتری قرار می‌دهد و نتیجه‌گیری می‌کند که، کلیه فرایندهای خاص در هر کشور به‌طور تعیین کننده تحت تاثیر تحولات چارچوب بزرگ‌تر جهانی هستند. دست یافتن به شرایط ضروری استقرار کمونیسم، فرایند جهانی پر پیچ و خمی است. در این فرایند، انقلاب‌ها در کشورهای مختلف و در مقاطع مختلف به صورت ناموزون پیش می‌روند و رابطه دیالکتیکی با یکدیگر دارند. کنش متقابل و تقویت متقابل انقلاب‌های کمونیستی در کشورهای مختلف یک حلقه کلیدی در تغییر بنیادین جهان است، اما در تمام این فرایندها، عرصه جهانی عامل تعیین کننده در پیشرفت هر کدام از انقلاب‌ها و کلیت انقلاب جهانی است. آواکیان، خطاهای ناسیونالیستی و پراگماتیستی در سیاست کشورهای سوسیالیستی قرن بیستم (روسیه و چین) و به‌طور کلی در جنبش کمونیستی بین‌المللی را نقد کرده و روشن می‌کند که دولت‌های سوسیالیستی باید بیش از هر چیز به عنوان پایگاهی برای پیشبرد انقلاب جهانی نگریسته شده و با این جهت‌گیری استراتژیک حرکت کنند.

رویکرد استراتژیک نسبت به انقلاب و تاکید هرچه بیشتر بر رابطه دیالکتیکی میان آگاهی و ماده از مؤلفه‌های مهم سنتز نوین کمونیسم است. باب آواکیان، خط کمونیستی لنین در مقابل خط اکونومیستی را غنی‌تر کرده و نشان می‌دهد که پیروزی انقلاب کمونیستی در گرو آن است که از همین امروز بخش قابل توجهی از توده‌های مردم، از قشرهای پرولتری و دیگر زحمت‌کشان تا روشنفکران رادیکال، به معضلات و نقشه راه انقلاب آگاه شده و با آن درگیر شوند و در جریان مبارزه علیه ستم و بی‌عدالتی‌های گوناگون، افکار خود را نیز تغییر دهند. پرولترها و دیگر ستم‌دیدگان در صورتی می‌توانند از استثمار رها شوند که یک انقلاب تمام و کمال رخ دهد و تنها زمانی می‌توانند حاکم بر سرنوشت خود شوند که نه صرفاً برای گرفتن «حق» خود، بلکه به‌عنوان «رها کنندگان بشریت» علیه نظام سرمایه‌داری بجنگند.

باب آواکیان، با به کار بستن سنتز نوین کمونیسم، نقشه راه انقلاب کمونیستی و استراتژی نظامی این انقلاب در کشوری مانند ایالات متحده آمریکا را نیز تدوین کرده است.

یکی از مهم‌ترین مؤلفه‌های سنتز نوین کمونیسم، ارایه الگوی نوین از دولت و جامعه سوسیالیستی است. این الگو به‌طور مشخص، متکی است بر تحلیل و ارزیابی علمی از تضادهای اجتماعی و طبقاتی که پس از تحکیم دولت سوسیالیستی نوین شکل می‌گیرند و به‌طور کلی، تحلیل و ارزیابی علمی از فرایند طولانی گذار سوسیالیستی به عنوان تابعی از فرایند کلی انقلاب جهانی به سوی هدف نهایی کمونیسم. این الگوی نوین، نمونه‌ای از کاربرد دیالکتیک «هسته مستحکم با الاستیسیته بسیار زیاد بر پایه هسته مستحکم» است. یعنی از یک طرف، برای دوره گذار سوسیالیستی به کمونیسم، نیاز به دولت دیکتاتوری و دموکراسی پرولتاریا و رهبری حزب کمونیست است تا با دست یافتن به کمونیسم جهانی، هر شکل از دولت طبقاتی همراه با طبقات از بین برود، از سوی دیگر یک بخش کلیدی از پیشبرد دیکتاتوری و دموکراسی پرولتاریا، تقویت فضای نارضایتی و جوشش سیاسی، فکری، فرهنگی است. به این تضاد و چالش‌های درگیر باید به‌طور مثبت و به عنوان نیروی محرکه‌ای در

راستای رسیدن به هدف انقلاب کمونیستی در جهان، نگرست. ساختارها و کارکردهای این الگوی نوین توسط باب آواکیان در سند «قانون اساسی برای جمهوری سوسیالیستی نوین در آمریکای شمالی» تدوین شده است که خطوط و جهت‌گیری کلی آن، کاربردی جهان‌شمول دارد.

سنتز نوین، کمونیسمی است که در برابر چند دهه تهاجم بورژوازی قد علم کرده، از دل عظیم‌ترین چالش‌های سیاسی و ایدئولوژیک بیرون آمده و متکی است بر بنیادهای علمی کمونیسم که توسط مارکس و انگلس پایه‌ریزی شد و توسط لنین و مائو به قله‌های بالاتر تکامل یافت. کمونیسم با سنتز نوین به یک تکامل کیفی دست یافته است که آن را **کمونیسم نوین** می‌خوانیم. کمونیسم نوین، به طور عینی، یک خط تمایز حیاتی میان کمونیسم واقعی و کمونیسم دروغین است، زیرا بدون آن انقلاب کمونیستی غیرممکن است.

حزب ما به عنوان پیشاهنگ انقلاب کمونیستی در ایران، خود را بر این علم متکی کرده است. زیرا ضرورت وجودی این حزب را آرمان‌رهایی توده‌های تحت ستم و استثمار و رهایی بشریت تامین می‌کند. این رهایی، فقط به دست توده‌هایی که با آگاهی کمونیستی پیوند خورده باشند امکان‌پذیر است و در غیر این صورت، نابود کردن جهان کهنه و استقرار جامعه و جهان نوین، غیر ممکن است. حزب ما از این جهت خود را «پیشاهنگ» می‌خواند که مسئولیت رهبری این فرایند را بر اساس کمونیسم نوین، بردوش گرفته است. (ضمیمه «کمونیسم نوین» به تشریح بیشتر سنتز نوین کمونیسم پرداخته است)

توسط شریعت و قانون رژیم حاکم و در ضدیت با آن، با خطرات جانی همراه شد. شوراهای کارگری، اتحادیه‌های دهقانی، شوراهای کارمندان و کارکنان موسسات گوناگون، کانون‌ها و نهادهای نویسندگان و هنرمندان و به طور کل هر نوع نهاد مدنی غیر دولتی سرکوب شدند تا نظم سیاسی و ایدئولوژیک جمهوری اسلامی تثبیت شد. جنبش‌های دهقانی که برای تقسیم اراضی ملاکین بزرگ در ترکمن صحرا، کردستان، فارس و دیگر نقاط کشور برخاسته بودند، به خون کشیده شدند. حکام شرع و بازرجویان و قاضیان و روسای دادگاه‌ها در صدور اعدام و گرفتن فتوای مرگ از آیت الله‌ها و دست انداختن بر روی منابع اقتصادی با یکدیگر به رقابت برخاستند. در همان چند سال نخست روی کار آمدن جمهوری اسلامی، ده‌ها هزار معلم، استاد و کارمند به دلایل عقیدتی و فکری تصفیه و بازخیز شدند. ده‌ها هزار دانشجو به همین علت از تحصیل محروم شده و فقط کسانی حق ورود به دانشگاه داشتند که از فیلترهای تفتیش عقاید گذشتند. بالاخره هزاران نفر از زندانیان سیاسی کمونیست، انقلابی و دیگر مخالفین حکومت در دهه شصت در زندان‌ها به قتل رسیدند.

به قدرت رسیدن اسلام‌گرایان شیعه در ایران، در بسیاری از موارد با ساختارهای فرمانروایی قدرت‌های امپریالیستی غرب در خاورمیانه و حکومت‌های تحت الحمایه آن‌ها، در تضاد قرار گرفت. در این تضاد، جمهوری اسلامی گفتمان «ضد امپریالیستی» و ادعای «استقلال» از امپریالیسم را اتخاذ کرد. اما از وابستگی ایران به نظام سرمایه‌داری جهانی هیچ کم نشد و به شکل جدیدی، این بار تحت حاکمیت یک رژیم دینمدار تحت سلطه امپریالیست‌ها باقی ماند.

فصل دوم

انقلاب در ایران

در سال ۱۳۵۷ نیروهای سیاسی اسلام‌گرا که طیفی از گروه‌های مختلف را تشکیل می‌دادند، تحت رهبری خمینی انسجام یافته و توانستند با برنامه «حکومت اسلامی»، رهبری خود را بر مبارزات ضد سلطنتی توده‌های مردم تحمیل کرده و انقلابی که در حال زایش بود را به یک ضد انقلاب دینی تبدیل کنند. رژیم جمهوری اسلامی جانشین رژیم سلطنتی شد و دولت سرمایه‌داری وابسته به امپریالیسم را در شکلی جدید و تحت رژیمی جدید بازسازی کرد و تداوم بخشید. به قدرت رسیدن یک رژیم دینی بر اساس سرکوب انقلاب مردم ایران و با تکیه بر وعده‌های عوام‌فریبانه به قشرهای محروم جامعه که قربانیان توسعه اقتصادی امپریالیستی بودند، یک رویداد مهلک برای جامعه ایران بود. این رژیم دینی-فاشیستی همواره با دیکتاتوری بیرحمانه جامعه را اداره کرده است.

در این جا به جایی قدرت که «انقلاب اسلامی» خوانده شد، سرمایه‌داران بزرگ پیشین قدرت را از کف دادند و اسلام‌گرایانی که قدرت را گرفته بودند، کل طبقه سرمایه‌داران بزرگ را در چارچوبی جدید، تجدید سازمان‌دهی کردند.

دولت دینی روابط خود با نیمی از جامعه (زنان) را بر شریعت استوار کرد و رابطه ارباب-بنده را میان مردان و زنان جامعه قانونی کرد. ستم‌گری ملی که از زمان رضا شاه یکی از ارکان دولت در ایران بوده است، کماکان ادامه یافت و تبعیض مذهبی نیز بر آن افزوده شد. سرکوب هرگونه مخالفت سیاسی، سرکوب آزادی بیان و قلم و هنر ابعاد بی‌سابقه‌ای یافت. تبلیغ و ترویج تفکرات خارج از گفتمان تعیین شده

نظام جمهوری اسلامی

ساختار اقتصادی

نظام اقتصادی حاکم بر ایران یک نظام سرمایه‌داری وابسته به نظام جهانی امپریالیستی است. در این نظام جهانی، انحصارات عظیم و نهادهای مالی چند کشور قدرتمند امپریالیستی، کنترل اقتصادها و نظام‌های سیاسی، نه تنها در یک کشور بلکه در سراسر جهان را در دست دارند.

نظام سرمایه‌داری در ایران، مانند نظام سرمایه‌داری که از چند صد سال پیش به این سو در اروپا در تقابل با نظام فئودالی به وجود آمد، اساساً متکی بر استثمار کار مزدی است. اما فرایند نابودی فئودالیسم و رشد سرمایه‌داری در ایران و کشورهای نظیر آن در سه قاره آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین، کیفیتاً متفاوت از مسیر آن در کشورهای اروپا و پس از آن در آمریکای شمالی بوده است. روابط سرمایه‌داری در این کشورها که اصطلاحاً کشورهای «جهان سوم» خوانده می‌شوند و ایران هم در زمره آن‌ها است، از بیرون و توسط قدرت‌های سرمایه‌داری اروپا که به سرمایه‌داری امپریالیستی تبدیل شده بودند، توسعه یافت. امپریالیست‌ها با صدور سرمایه، این کشورها را از موضعی تبعی، در نظام سرمایه‌داری جهانی ادغام کرده و آن‌ها را به عرصه انباشت سودآور سرمایه تبدیل کردند. انباشت سرمایه در مقیاس جهانی، بر اساس رابطه تولیدی سلطه و تحت سلطه میان این دو نوع کشورها و شکاف عمیق میان آن‌ها پیش می‌رود. به همین جهت، این کشورها را «تحت سلطه امپریالیسم» می‌خوانیم. در کشورهای تحت سلطه، اقتصادی شکل گرفت که بند ناف آن به صدور سرمایه خارجی متصل است، تابع ملزومات انباشت سرمایه در کشورهای «مرکزی» (متروپل) است و به لحاظ درونی پیکری معوج و از هم گسیخته دارد.

توسعه سرمایه‌داری در ایران از نقاط عطف مختلف که هر یک وابسته به تغییرات بزرگ در نظام سرمایه‌داری امپریالیستی بودند، گذر کرده است. امپریالیست‌ها از اواخر سلسله قاجار و به ویژه پس از جنگ جهانی اول، ابتدا با طبقات فئودال و نمایندگان و کارگزاران این طبقات (شاه، روحانیت، دیوان سالاران و نظامیان) متحد شدند و از «بالا» یک دولت تمرکزگرا را طی سرکوب‌هایی خونین، شکل دادند. این دولت ضمن آن که نیاز داشت با قشر روحانیت شیعه متحد شود و قوانین مدنی‌اش به شدت متأثر از اسلام و فقه سنتی بود، اما هم‌زمان برای آنان حد و حدودی در اعمال قدرت سیاسی و ایدئولوژیک تعیین کرد. کل کشور زیر فرمان یک مرکز سیاسی در آمد و حکومت آن، تکیه گاه قدرت‌های امپریالیستی برای تغییر و ادغام هرچه بیشتر کشور در نظام اقتصادی و سیاسی بین‌المللی شد. دولت، تبدیل به دولت طبقات سرمایه‌دار و ملاکان بزرگ و وابسته به امپریالیسم شد. سرمایه‌داری انحصاری دولتی، تحت فرامین قدرت‌های امپریالیستی حاکم و نهادهای بین‌المللی آن‌ها شکل گرفت. در نتیجه این تغییرات، طبقات استثمارگر و طبقات تحت استثمار پیشین دستخوش دگرگونی شدند و طبقات استثمارگر و استثمار شونده جدیدی به وجود آمدند: طبقه سرمایه‌دار با لایه‌ها و ترکیب‌های مختلف؛ طبقه کارگر با لایه‌های متفاوت، از کارگران صنایع بزرگ تا بخش‌های کوچک، کشاورزی، خدمات و غیره؛ قشرهای خرده بورژوازی مدرن با درصد فزاینده‌ای از دانشجویان و روشنفکران تعلیم یافته در مدارس آموزشی جدید. تا چندین دهه پیش اکثریت جمعیت کشور در روستاها ساکن بودند اما امروز در شهرها سکونت دارند. کشاورزی عمدتاً (تا قبل از انقلاب سفید در سال ۱۳۴۱) با روابط فئودالی و ارباب-رعیتی اداره می‌شد، اما امروز توسط روابط سرمایه‌داری کارمزدی اداره می‌شود، هرچند جوانبی از شیوه‌های استثمار پیشا سرمایه‌داری نیز در این چارچوب، وجود دارد.

بر اساس تقسیم کار جهانی در نظام امپریالیستی، وظیفه اقتصاد ایران به ویژه بعد از جنگ جهانی دوم، تولید و صدور نفت برای اقتصاد جهانی بوده و کلیت اقتصاد ایران، حول این تقسیم کار با نظام جهانی سرمایه‌داری تنیده شده است. بنا بر این صنعت نفت، صرفاً تولید نفت نیست بلکه شالوده و تداوم دهنده روابط تولیدی سلطه امپریالیستی در ایران است. جمهوری اسلامی، از این ساختار اقتصادی هیچ گسست نکرد و چنین هدفی هم نداشت. برعکس شدیداً اشتباهی ادغام شدن در نظام سرمایه‌داری امپریالیستی جهانی را داشت و نفت را محور آن قرار داد. جمهوری اسلامی حتا عمیق‌تر از پیش، اقتصاد ایران را به شبکه نظام جهانی سرمایه‌داری تحت سلطه امپریالیست‌ها متصل کرد. در این فرآیند، رژیم تئوکراتیک تلاش کرد با ارجاع به این که سرمایه‌داری حاکم در ایران اکنون «اسلامی» است، به این ساختار طبقاتی و وابستگی به امپریالیسم، مشروعیت «الهی» ببخشد.

اقتصاد جمهوری اسلامی عمدتاً تحت فرمان‌های «ولی فقیه» یا خواست دولت مردان جمهوری اسلامی نیست. بلکه در خطوط کلی و تعیین کننده، تحت سیاست‌ها و فرامین نهادها و مراکز مالی مستقر در نیویورک، فرانکفورت، توکیو، پکن و مسکو، برنامه ریزی کلان شده و کار می‌کند. به همین علت، قدرت‌های امپریالیستی بدون نیاز به استفاده از جنگ و اشغال می‌توانند اقتصاد ایران را با بیرون کردن از چند شبکه روابط اقتصاد جهانی، به زانو درآورند. اقتصاد ایران، تابع قوانین بازار جهانی سرمایه، نهادهای اقتصاد جهانی، نوسانات این اقتصاد و نظام بانکی آن است. از آن جا که رقابت میان قدرت‌های امپریالیستی (ایالات متحده آمریکا، روسیه، اتحادیه اروپا، چین و ژاپن) مدام در جریان است، این رقابت‌ها بر اقتصاد ایران نیز تاثیر گذاشته و به از هم گسیختگی بیشتر این اقتصاد دامن می‌زند. این روابط اقتصادی با خود، روابط سیاسی

خاص و ضرورت گردن نهادن به نظام اقتصادی و سیاسی تحت کنترل امپریالیست‌ها را ایجاد می‌کند.

اقتصاد ایران تمام علائم رشد و توسعه سرمایه‌داری در یک کشور تحت سلطه امپریالیسم را نشان می‌دهد. اقتصادی است که توسعه و رونق آن، شکاف طبقاتی را بیشتر کرده و توسعه ناکافی‌اش فقر و محرومیت به بار می‌آورد. این دو از شاخص‌های اقتصاد سرمایه‌داری در کشورهای تحت سلطه امپریالیسم هستند. اقتصاد سرمایه‌داری حاکم بر ایران، پیوستگی و انسجام درونی مشابه کشورهای امپریالیستی را ندارد. اعوجاج یکی از مشخصات این اقتصاد است که دائماً بازتولید شده و حاصل وابستگی آن به سرمایه‌داری امپریالیستی است. رونق در یک بخش اقتصادی عموماً موجب پیشرفت در سایر بخش‌ها نمی‌شود. توسعه صنعت و کشاورزی در ایران همواره تابعی از تقسیم کار جهانی و نقش ایران در آن به عنوان تولید کننده نفت برای اقتصاد جهانی بوده است. تمام استانداردها و معیارهای بهره‌وری اقتصادی از طریق این رابطه اقتصادی که بخشی از رابطه تولیدی حاکم در ایران است به کل اقتصاد کشور وارد شده و دیگر فرآیندهای اقتصادی را نیز تابع معیارها و شاخص‌های بازار جهانی می‌کند. بنابراین در اقتصاد ایران یک عقب‌ماندگی مزمین در صنعت و کشاورزی وجود دارد و خدمات و فعالیت‌های ساختمانی و اقتصاد انگلی سفته و سهام‌بازی، دلالی و واسطه‌گری، همواره سودآورتر از سرمایه‌گذاری در بخش‌های صنعت و کشاورزی هستند.

رشد سرمایه‌داری، کلان شهرها را که مرکز رونق اقتصادی‌اند به وجود آورده و مناطق دیگر کشور را به «حاشیه» توسعه اقتصادی رانده است. در نتیجه، کلان شهرها به قطب جاذبه میلیون‌ها دهقان، تولید کننده خرد ورشکسته و جوانان بیکار تبدیل شده‌اند، بدون آن که قادر به ادغام آن‌ها در فرآیند اقتصاد شهری باشند.

آن چه تاکنون گفته شد، خصلت عام اقتصاد سرمایه‌داری در ایران است و حتا اگر رژیم سلطنتی بر جای می‌ماند، کارکرد این اقتصاد، نتایج کمابیش مشابه امروز را به بار می‌آورد. اما این اقتصاد، علاوه بر تمام تضادهای رشد و توسعه سرمایه‌داری در یک کشور تحت سلطه امپریالیسم، تضادهای خاصی هم دارد که نشئت گرفته از جا به جایی یک رژیم سلطنتی مورد حمایت امپریالیست‌های غربی با یک رژیم اسلام‌گرا است. به این شکل که از یک طرف، اقتصاد سرمایه‌داری ایران به اقتصاد سرمایه‌داری جهانی وصل است و از طرف دیگر، منافع، برنامه‌ها و اهداف استراتژیک ایالات متحده (به عنوان بزرگ‌ترین قدرت نظامی و اقتصادی در خاورمیانه و جهان) با رژیم اسلام‌گرای حاکم در ایران سازگار نبوده است. جمهوری اسلامی و سرمایه‌داران بزرگ اسلام‌گرا تلاش کرده‌اند از طریق وابسته شدن به قدرت‌های امپریالیستی دیگر مانند روسیه و قدرت امپریالیستی نوظهور چین که در حال حاضر از رقبای آمریکا و امپریالیست‌های اروپایی هستند، این تناقض را حل کنند.

اقتصاد جمهوری اسلامی، دو قطبی فقر و ثروت بسط یافته تولید می‌کند. در یک قطب، قشر اندکی از رفاه اقتصادی قابل مقایسه با قشرهای مرفه در کشورهای سرمایه‌داری غرب برخوردارند و در قطب دیگر، با دریای عظیم فقر که شامل محرومیت غذایی، مسکن و بهداشت و هم‌چنین محرومیت از کسب علم، هنر و فرهنگ است، مواجهیم. این دو قطبی فقر و ثروت، مناطق مختلف ایران را نیز به مناطق ثروتمند و محروم تقسیم کرده است. چند کلان شهر، مرکز انباشت ثروت و امکانات هستند و باقی کشور، به ویژه مناطق مربوط به ملل تحت ستم، در رکود و رخوت اقتصادی و ضعف ساختارهای بهداشتی، آموزشی، علمی و فرهنگی دست و پا می‌زنند. فساد اقتصادی در شکل غارت منابع مالی، زمین، دریا، کوه و جنگل، جزئی لاینفک از اقتصاد جمهوری اسلامی است. با هر دم و بازدم این اقتصاد، شمار عظیمی از جوانان بی آینده و



بیکار به وجود می‌آید و ضربه ای دیگر به محیط زیست وارد می‌شود.

شکل‌گیری قشر سرمایه‌داران بزرگ اسلام‌گرا در بورژوازی ایران

اسلام‌گرایان تحت رهبری خمینی از قدرت سیاسی خود استفاده کردند تا تبدیل به قشر جدیدی از کلان سرمایه‌داران شوند. با استقرار جمهوری اسلامی، انتقال ثروت‌های دولتی و ثروت تحت مالکیت سرمایه‌داران و زمین‌داران بزرگ زمان شاه به مراکز قدرت و نهادهای مالی محل تجمع این قشر جدید در بورژوازی ایران و ایجاد انحصارهای بزرگ اقتصادی آغاز شد. بانک‌ها، کارخانه‌ها، زمین‌ها و اماکن شهری و اراضی کشاورزی روستائی در دست نهادها و بنیادهای وابسته به دایره قدرت، متمرکز شد. کنترل و مدیریت کارخانجات، معادن، جنگل‌ها، کشت و صنعت‌ها و شیلات و غیره میان بنیادها و نهادهای تازه تاسیس و مکتبی توزیع شد. درآمد حاصل از نفت میان این نهادها و موسسات تقسیم شد. دست انداختن به اراضی شهری و درآمدهای ناشی از آن از طریق انتصاب شهرداری‌ها، کنترل بنادر و راه‌های ترانزیت، فصل دیگری از این توزیع بود. کلان سرمایه‌داران اسلام‌گرا به مرور خود را در مجموعه‌های مالی، صنعتی و تجاری بزرگ سازمان دادند. مهم‌ترین منبع شکل‌گیری این قشر سرمایه‌داران اسلام‌گرا آن جا بود که اهرم‌های دولت و اداره و مدیریت روابط تولیدی امپریالیستی میان ایران و نظام سرمایه‌داری جهانی را در دست گرفتند. نماینده رژیم جدید، بر سر میز اوپک نشست و روابط اقتصادی امپریالیستی در لباس صنعت نفت و تزریق سرمایه امپریالیستی به این اقتصاد در شکل درآمدهای نفتی، تداوم یافت. این قشر، در چارچوب روابط تولیدی امپریالیستی و با تکیه بر آن است که مالکیت خصوصی را بر کلیت خاک و دیگر منابع طبیعی ایران و کنترل نیروی کار اعمال می‌کند.

این فرآیند شکل گرفتن یک قشر جدید از طبقه بزرگ سرمایه‌دار در ایران از طریق «انقلاب اسلامی» بود.

نظام سیاسی و ایدئولوژیک جمهوری اسلامی

رژیم جمهوری اسلامی، یک رژیم دینمدار (تئوکراتیک) است. رژیمی که در آن حاکمیت یک مذهب خاص، قوانین را تعیین می‌کند. در این رژیم، منبع قانون نه عقل بشر که «وحی الهی» است و روحانیت شیعه، وظیفه تفسیر آن را بر عهده دارد. ادغام دین و دولت، به معنای سرکوب آزادی‌های فردی، اندیشه علمی، تبدیل مردسالاری به یک امر مقدس الهی و تقویت پدرسالاری، سرکوب هنر به ویژه موسیقی و آواز و رقص، سرکوب ادبیات و افکار و گفتمان سکولار و تفکر انتقادی است.

طبق قانون اساسی جمهوری اسلامی، مذهب شیعه اثنی عشری، مذهب رسمی حاکم بر ایران و غیرقابل تغییر است. قانون اساسی مردم را بر پایه جنسیت، هویت دینی و مذهبی و مرامی، به بخش‌های مختلف با حقوق و امتیازات متفاوت و نابرابر تقسیم می‌کند. «اخلاق» این حکومت وابسته به تبعیت زنان از نقش و رفتار اجتماعی است که اسلام و مذهب شیعه برایشان تعریف کرده است. طبق شریعت اسلام، رفتارهای جنسی ال.جی.بی.تی سزاوار مرگ است. طبق همین شریعت ورود بهایی‌ها به مراکز آموزشی و کسب و کار ممنوع است. علاوه بر روحانیت و منبرهای مساجد و نمازهای جمعه، تمامی تریبون‌های رسمی و غیررسمی حکومت، رسانه‌ها، نظام آموزشی، تولیدات به اصطلاح فرهنگی و غیره،

عمدتاً روابط و افکار فاشیستی دینی را در جامعه تبلیغ و ترویج می‌کنند. برگزاری نماز جمعه، ایجاد مقرهای فرماندهی نظامی و شکنجه‌گاه در مساجد، کارزارهای «زیارت» قبور امامان و امام زاده‌ها و کارزارهای برگزاری مناسک و آیین‌های دینی شیعه، بخشی از دستگاه «فکرسازی» و عمومی کردن نظام ارزشی و باورهای جمهوری اسلامی و تبدیل کردن مردم به سربازان حاکمیت‌شان است.

حکومت دینمدار بیش از هر بخش دیگری، در قوه قضائیه جمهوری اسلامی و نظام کیفری آن متجلی می‌شود. بخشی از قوانین کیفری جمهوری اسلامی به تبعیت از شریعت، قوانین مبتنی بر روابط قبیله‌ای در دوران صدر اسلام هستند. در آن جوامع، جنایت با جنایت پاسخ داده می‌شد و نظام قضایی جمهوری اسلامی نیز چنین است. کیفر یا مجازات جرم، قصاص، شکنجه، شلاق، سنگسار، قطع دست و اعدام است. از آن جا که در جمهوری اسلامی همه مردم در مقابل قانون برابر نیستند و نسبت به جنسیت، دین و مذهب ارزش‌گذاری شده‌اند، در نظام قضایی نیز برابر نیستند. در نتیجه مثلاً در معادله «دیه»، ارزش زن و پیروان ادیان دیگر، نصف مرد مسلمان است. در این جهان‌بینی، مجازات، عملی برای مرعوب کردن کل مردم و حربه‌ای برای سرکوب و تثبیت قدرت سیاسی و اقتصادی است. نمونه آن، اعدام‌های کردستان در ابتدای به قدرت رسیدن جمهوری اسلامی و در دهه ۶۰ و سال ۶۷ است که در مورد آخر، لغو احکام زندانیان سیاسی توسط «فتوا» و اعدام آن‌ها بدون تفهیم اتهام، بدون آیین‌های دادرسی، بدون حق درخواست تجدید نظر در حکم اعدام، بدون حق وکیل و صرفاً بر اساس «فتوای» خمینی جلاد صورت گرفت. این نظام قضایی بازتاب ماهیت ارتجاعی رژیم جمهوری اسلامی، ایدئولوژی و کل نظام اجتماعی آن است.

دستگاه نظامی-امنیتی ستون فقرات دولت

جمهوری اسلامی، دستگاه دولتی رژیم شاه، به ویژه دستگاه نظامی و امنیتی آن را در اختیار گرفت و قوای مسلح و امنیتی دیگری نیز بر آن افزود. رژیم در بدو امر برای تحمیل خود با تکیه بر نیروی نظامی سپاه پاسداران و ارتش، به لشگرکشی در اقصی نقاط کشور به ویژه کردستان و ترکمن صحرا دست زد و با گسترش بی وقفه دستگاه امنیتی، مخالفین خود را به طور مستمر حبس و شکنجه و اعدام کرد. نیروی شبه نظامی سراسری بسیج، یکی از بازوان اعمال سرکوب وسیع در شهرها، روستاها، ادارات، کارخانه‌جات، محلات، دانشگاه‌ها و غیره شد. علاوه بر وزارت اطلاعات، نهادهای امنیتی دیگر مانند اطلاعات سپاه نیز با کمک سرویس‌های امنیتی امپریالیستی (عمدتاً کشورهای اروپایی و روسیه و چین) به مدرن‌ترین ابزارها و شگردهای جاسوسی، شکنجه و ترور مسلح شده و آموزش دیدند. هم‌چنین واحدهای رزمی، جاسوسی و تروریستی فرا-مرزی مانند سپاه قدس، برای عملی کردن اهداف رژیم در خارج از کشور تاسیس و فعال شدند. جمهوری اسلامی در سرکوب امنیتی و به راه انداختن ترور و وحشت، از دادگاه‌های شرع و خودمختاری قضات شرع استفاده کرده و ترکیب ویژه‌ای از «جلاد-روحانی» را به وجود آورد.

توده‌های طرفدار جمهوری اسلامی

طبقه سرمایه‌داران بزرگ وابسته در ایران و دولت آن‌ها بی پایه نیستند. به ویژه آن که جمهوری اسلامی بر اساس یک جنبش توده‌ای ارتجاعی به قدرت رسید و پس از کسب قدرت، پایه‌های توده‌ای خود را سازمان داده و ایدئولوژی‌زیزه کرد. رژیم ایران بر مبنای یک ایدئولوژی

دینی و هم‌چنین دست آویختن به جنگ ارتجاعی هشت ساله با عراق و کشته‌های آن جنگ، در میان توده‌های طبقه متوسط و قشرهای فرودست برای خود پایگاهی درست کرد. هرچند با گذشت چند دهه، از پایگاه توده‌ای جمهوری اسلامی به شدت کاسته شده است اما انقلاب سوسیالیستی برای سرنگونی جمهوری اسلامی، یک جنگ داخلی را از سر خواهد گذراند. به این معنا که در سمت دشمن، درصدی از توده‌های مردم قرار خواهند گرفت.

جناح‌بندی‌های درون هیئت حاکمه

دولت بورژوازی از جمله دولت حاکم در ایران، هرگز یکدست نیست و متشکل از جناح‌ها و نیروهای مختلف است که همواره در رقابت و نزاع با یکدیگرند. هدف هر یک از این نیروها در نزاع درونی، حفظ ثبات و استحکام دولت طبقاتی شان و در عین حال قرار گرفتن در راس هرم قدرت است. همه این جناح‌ها، همواره خود را نماینده منافع «عمومی» قلمداد می‌کنند. همان گونه که کلیت دولت دیکتاتوری بورژوازی در همه جا خود را نماینده منافع «همه مردم» اعلام کرده است. جناح‌بندی‌های گوناگون جمهوری اسلامی نیز از این امر مستثنی نیستند.

جمهوری اسلامی توانست روابط درون هیئت حاکمه را بر مبنای شکلی از دموکراسی سازمان دهد. به این معنا که جناح‌ها و باندهای گوناگون اسلام‌گرایان که حول خمینی متحد شده بودند، توانستند نظام انتخاباتی را در کارکرد خود نهادینه و از آن استفاده دوگانه کنند: به عنوان ابزاری برای ایجاد تناسب قدرت در میان خودشان و هم‌چنین وسیله‌ای برای فریب مردم و متحد کردنشان با حکومت. جناح‌های گوناگون جمهوری اسلامی از تضادهای درونی خود برای پراکندن توهم میان توده‌های مردم که گویا یکی از میان آن‌ها «منجی» یا «حامی» مردم‌اند، استفاده کرده‌اند. اما همین رقابت‌ها و شکاف‌های درون هیئت حاکمه، عامل مهمی در شکل‌گیری بحران‌های مشروعیت حکومتی و برهم خوردن استحکام و تعادل رژیم است.

وحدت و تضاد جمهوری اسلامی با امپریالیسم

اگر چه اسلام‌گرایان حاکم بر ایران، برای تحمیل قوانین شرعی هزار و چهار صد سال پیش تلاش کرده‌اند اما، مانند دیگر نیروهای اسلام‌گرا، اساساً نیروهای سیاسی زاده عصر سرمایه‌داری هستند که در کشورهای تحت سلطه امپریالیسم، برای دست یافتن به قدرت سیاسی، به رقابت و جنگ با قشرهای سنتا حاکم پرداخته‌اند. میان اسلام‌گرایان و قدرت‌های امپریالیستی غربی به ویژه آمریکا، تضادهای حاد وجود داشته است اما این تضادها دال بر ماهیت متخاصم نظام‌های اقتصادی-اجتماعی آن‌ها نیست.

در سال ۱۳۵۷، امپریالیست‌های غربی راه را برای قدرت‌گیری اسلام‌گرایان در ایران باز کردند تا هم مانع از رشد نیروهای انقلابی کمونیست شوند و هم از نفوذ سوسیال امپریالیسم شوروی در ایران جلوگیری کنند. هر چند امپریالیست‌های غربی راه را برای این قدرت‌گیری گشودند، اما روابط آن‌ها با جمهوری اسلامی همواره پر تنش بوده است. به یک کلام، تضاد میان اسلام‌گرایان و امپریالیست‌ها، ماهیتی ارتجاعی دارد و تضادی است درون سیستم سرمایه‌داری امپریالیستی میان دو نیروی ارتجاعی که هر یک به نوبه خود شکلی از یک نظام اجتماعی منسوخ و ارزش‌های منطبق بر آن را نمایندگی می‌کنند.

انقلاب کمونیستی و استقرار جمهوری سوسیالیستی نوین

یک انقلاب واقعی، بیش از یک اعتراض و شورش علیه وضع موجود است. انقلاب واقعی نیازمند آن است که میلیون‌ها نفر آگاهانه و به طور سازمان یافته به پا خیزند و با عزمی راسخ، دستگاه دولتی حاکم و نظام سیاسی، اقتصادی و اجتماعی آن را در هم بکوبند و به جای آن، دولت و نظام سیاسی، اقتصادی و اجتماعی متفاوتی را مستقر کنند که زندگی کیفیتاً متفاوت و بهتری را برای آحاد جامعه تامین می‌کند. جامعه‌ا مانند همه جوامع دیگر جهان، به طبقات اقتصادی-اجتماعی متخاصم تقسیم شده است. در یکسو، طبقه حاکمه سرمایه‌دار و کارگزاران، روشنفکران و نظامیان و امنیتی‌های آن قرار دارند که درصد کوچکی از جمعیت را تشکیل می‌دهند و در سوی دیگر، اکثریت جمعیت یعنی کارگران و دیگر زحمت‌کشان شهر و روستا، بیکاران، کارگران مهاجر، روشنفکران، دانشجویان، معلمان، هنرمندان، کارمندان، تولیدکنندگان و صنعتکاران خرد شهر و روستا و خلق‌های ملل تحت ستم قرار دارند. میان منافع این دو قطب و دو جبهه اجتماعی، تضاد آشتی ناپذیری حاکم است و در نتیجه قدرت سیاسی در ایران مانند هر جای دیگری تنها می‌تواند دیکتاتوری بورژوازی یا دیکتاتوری پرولتاریا باشد.

با سرنگونی این دولت و استقرار دولت سوسیالیستی نوین، توده‌های تحت ستم و استثمار، آزاد شده و صاحب حق و مهم‌تر از آن حق حاکمیت خواهند شد. با این انقلاب، هم‌زمان با گسستن زنجیرهای اقتصادی-اجتماعی سرمایه‌داری، ستم‌ها و شیوه‌های استثمار برجای مانده از عصر پیشا سرمایه‌داری نیز ریشه کن خواهند شد. هدف انقلاب کمونیستی عوض کردن جای «پایینی‌ها» و «بالایی‌ها» نیست، بلکه هدف آن سرنگون کردن طبقه ارتجاعی حاکم و ریشه کن کردن همه انواع ستم و تبعیض و نابودی چهار کلیتی است که پیشتر به آن اشاره شد. کلیه مبارزات و اعتراضات علیه وضع موجود، در همه مقاطع باید به ساختن، توسعه و سازمان دادن نبرد برای چنین انقلابی خدمت کنند.

انقلاب کمونیستی و استقرار دولت سوسیالیستی در ایران، نه تنها با ضرورت سرنگونی جمهوری اسلامی مواجه است بلکه به طور غیرمستقیم و در شرایطی به طور مستقیم، با قدرت‌های امپریالیستی مواجه خواهد شد. زیرا دولت سوسیالیستی که بر اساس سرنگونی دولت و نظام فعلی به قدرت خواهد رسید، در اولین گام‌ها از چارچوب نظام سرمایه‌داری چه در داخل و چه در سطح بین‌المللی گسست خواهد کرد.

رهبری انقلاب

انجام چنین انقلابی نیاز به تئوری‌های علمی کمونیسم و نیاز به رهبری یک حزب کمونیست انقلابی دارد که مجهز به این علم بوده و آن را در راه تحقق انقلاب به کار ببندد. درهم شکستن دولت جمهوری اسلامی و دم و دستگاه نظامی و امنیتی و زندان‌های آن فقط به دست مردمی که بر پایه نقشه آگاهانه‌ای برای انقلاب کمونیستی سازمان یافته باشند، ممکن است. این وظیفه کمونیست‌های انقلابی است که توده‌های مردم به ویژه ستم‌دیده‌ترین و محروم‌ترین قشرهای جامعه را به این سطح از آگاهی و سازمان یافتگی برسانند.

حزب پیشاهنگ انقلاب، مجموعه‌ای متشکل از کمونیست‌های آگاه

به این علم و پیرو آن و متعهد به این هدف و این راه است که بر حسب اصل مرکزیت دموکراتیک سازمان یافته‌اند و هسته مرکزی این فرآیند را تشکیل می‌دهند. حزب کمونیست به علت داشتن هدف روشن و قطب نمای رسیدن به آن هدف و سازمانی متمرکز، قادر است نیروهای وسیع‌تر اجتماعی را به سوی هدف انقلاب رهبری کند. حزب پیشاهنگ کمونیست در حین رهبری توده‌های مردم، مرتباً از آن‌ها و ابتکارآتشان آموخته و خود را تکامل داده و راه را برای تولید رهبران جدید این مسیر تاریخی-جهانی باز می‌کند.

نیروهای انقلاب و متحدین نزدیک آن

روابط اقتصادی-اجتماعی حاکم نشان می‌دهد که اساسی‌ترین نیازها و منافع کارگران و دیگر زحمت‌کشان، زنان و خلق‌های ملل تحت ستم و خرده بورژوازی فقط از طریق یک انقلاب کمونیستی متحقق خواهد شد. در جامعه، قشرها و طبقات تحت ستم و استثمار گوناگونی وجود دارد، اما فقط طبقه پرولتاریا است که آینده اجتماعی بنیاداً متفاوتی را نمایندگی کرده و پتانسیل آن را دارد که ستون فقرات انقلاب کمونیستی شود. این امر، به خصلت و ماهیت نظام اقتصادی-اجتماعی سرمایه‌داری مرتبط است که طبقه پرولتاریا را به وجود آورده و وابسته به کار و تولید این طبقه است. اما پتانسیل پرولتاریا «خود به خود» و صرفاً به علت داشتن این موقعیت مادی در ساختار روابط حاکم در جامعه و جهان، متحقق نمی‌شود. این طبقه رسالت‌های بشریت را دارد و رهایی خودش در گروی رهایی تمام بشریت است. تحقق این رسالت ضرورتاً وابسته به آگاهی کمونیستی و داشتن پیشاهنگ کمونیست بر اساس تئوری و علم کمونیسم نوین است.

طبقه پرولتاریا یکدست و موزون نیست و درون آن، درجات گوناگونی از استثمار موجود است. لایه‌های گوناگون کارگران ایران، شامل کارگران صنایع، کارگران خدماتی (که بزرگ‌ترین بخش کارگران با ثبات و بی ثبات را تشکیل می‌دهند)، کارگران بخش کشاورزی و کارگران بخش «اقتصاد غیر رسمی» مانند دست‌فروشان است. کارگران افغانستانی، در نتیجه ویران شدن افغانستان در جنگ‌های امپریالیستی و ارتجاعی که جمهوری اسلامی ایران نیز در دامن زدن به آن نقش مهمی داشته است، به ایران مهاجرت کرده‌اند و اکنون بخشی از پرولتاریا و جامعه ایران هستند. آنان همواره در معرض فوق‌استثمار توسط سرمایه‌داران بزرگ و کوچک قرار دارند. زنان پرولتر و کارگران ملل تحت ستم نیز در موقعیت فوق‌استثمار و تبعیض اجتماعی هستند. تحتانی‌ترین قشرهای پرولتاریای ایران، نه تنها به طور کلی به مثابه پرولتاریا، منافع اساسی شان در انقلاب کمونیستی است بلکه به طور عاجل نیاز به آن دارند و سنگ بنای این انقلاب هستند.

رشد سرمایه‌داری، مرتباً «جمعیت مازاد» (که نسبت به اقتصاد سرمایه‌داری «مازاد» هستند و نه نسبت به جامعه بشری) تولید می‌کند. این وضعیت منجر به ایجاد جمعیت چند میلیونی بیکاران جوان و نیروی آماده به کار شناور شده است. این‌ها بخش مهمی از نیروهای انقلاب سوسیالیستی، به ویژه نیروی ضربت و آغازگران آن هستند.

دهقانان فقیر و بی‌زمین، درصدی از روستاییان به ویژه در مناطق محروم را تشکیل می‌دهند که به لحاظ موقعیت مادی‌شان، متحدین نزدیک انقلاب پرولتری‌اند.

در جامعه ایران، قشر عظیم خرده بورژوازی وجود دارد که حتا بیشتر از پرولتاریا ناموزون بوده و موقعیت پیچیده‌ای دارد. بخش بزرگی از خرده بورژوازی را کشاورزان، تولیدکنندگان مستقل، کارمندان دولتی، معلمین،

پرستاران، متخصصین، مهندسیین و تکنسیین‌ها تشکیل می‌دهند. گرایش‌های مختلف این قشر را فقط موقعیت اقتصادی‌اش تعیین نمی‌کند، بلکه ستم‌های اجتماعی نیز آن را ناموزون کرده است.

زنان طبقات متوسط و خرده بورژوازی از دیگر متحدین پرولتاریا در انقلاب هستند. ستم بر زن محدود به طبقه اقتصادی خاصی نیست و به طور عام در میان زنان کشش به سمت تغییرات رادیکال و انقلاب کمونیستی را ایجاد می‌کند. بر پایه این واقعیت مادی و عینی، می‌توان و باید بسیاری از زنان قشرهای گوناگون طبقاتی را به این واقعیت آگاه کرد که با مطالبات و افق برابری و دموکراسی نمی‌توان زنان و جامعه را از این ستم رها کرد و انقلاب سوسیالیستی تنها بدیلی است که راه را برای ریشه کن کردن این ستم باز می‌کند.

روشنفکران قشری هستند که موقعیت فکری‌شان، جهت‌گیری اجتماعی‌شان را تعیین می‌کند و انقلاب کمونیستی می‌تواند و باید بخشی از آن‌ها را جذب کند. علاوه بر این، روشنفکران به علت وجود استبداد و حاکمیت رژیم تئوکراتیک، به شدت سرکوب فکری می‌شوند. هرچند بخش بزرگی از آن‌ها اغلب با فقر درگیرند اما سرکوب فکری مهم‌ترین ستمی است که به روشنفکران می‌شود. این قشر در مواجهه با تاریخ اندیشی دینی که رژیم به جامعه تحمیل می‌کند، خواهان سکولاریسم اند، اما هم‌زمان، توهومات بورژوا دموکراتیک و ضد کمونیستی هم در میان آن‌ها رایج است. انقلاب سوسیالیستی، از همین امروز که در تدارک است و پس از پیروزی در تمام دوران گذار سوسیالیستی، به شدت نیازمند روشنفکران انقلابی است و همواره باید در میان روشنفکران برای ایجاد پولاریزاسیون مثبت به نفع انقلاب کمونیستی، تلاش کند. در تمام دوران موج اول انقلاب‌های کمونیستی، شاهد آن بودیم که اکثریت روشنفکران ناراضی از وضع موجود، رویکرد مثبت و حمایت‌گرانه نسبت به کمونیسم و انقلاب کمونیستی داشتند و شمار قابل ملاحظه‌ای از آنان به مبارزین کمونیست تبدیل شده و در این راه جان باختند. این موج در دهه ۸۰ میلادی، در پی احیای سرمایه‌داری در چین سوسیالیستی و از بین رفتن آخرین پایگاه انقلاب کمونیستی در جهان و سلطه فضای ضد انقلاب در عرصه‌های فکری، به عقب برگشت و پس از آن شاهد گسترش گرایش‌های فکری پست مدرن، پراگماتیستی، عرفانی و سازش طلبانه «ضد خشونت» و «صلح طلبانه» در میان روشنفکران و محافل آکادمیک و فکری بودیم.

دیگر نیروهای اجتماعی

سرمایه‌داران کوچک: این قشر بورژوازی با وجود آن که همیشه در معرض فشار از سوی سرمایه‌داران بزرگ قرار دارد اما حیات و تولید و بازتولیدش وابسته به عملیات سرمایه‌گذاری سرمایه‌داران بزرگ و ثبات دولت حاکم است و همین رابطه را با بازار جهانی و انحصارات دارد. این قشر در بستر اقتصادی به سر می‌برد که پُر از رقابت‌های حاد و اعمال امتیازهای انحصاری است و نسبت به بورژوازی بزرگ و انحصارات خارجی احساس انزجار دارد، اما بیشتر از انقلاب پرولتری و کمونیست‌ها هراسان است. این قشر، به لحاظ سیاسی همیشه توهمات یک «سرمایه‌داری از نوع دیگر» را دارد که «برابری» را رعایت کند و مانع از نابودی آن‌ها شود. در چارچوب اوضاع کنونی ایران و هم‌چنین اوضاع جهان، با جنگ‌ها و نابودی محیط زیست و نابودی رشته‌های کوچک‌تر تولید توسط انحصارات، امکان دارد که با رشد و گسترش انقلاب سوسیالیستی، بخشی از آن‌ها با این انقلاب همراه شده یا به موضع بی‌طرفی رانده شوند. سیاست خنثی کردن این قشر برای جلوگیری از درهم شکسته شدن انقلاب و نیروهای بنیادین انقلاب ضروری است. علاوه بر آن، پس از استقرار دولت سوسیالیستی، تا مدتی، برای بازسازی اقتصاد نیاز به بخشی از این قشر

دولت دیکتاتوری بورژوازی هرگز داوطلبانه از قدرت سیاسی خویش صرف نظر نمی‌کند و برای تضمین پایداری خود دست به تفنگ می‌برد و به جنگ تمام عیار علیه قوای انقلاب و توده‌های طرفدار انقلاب متوسل می‌شود. برای سرنگون کردن آن باید به جنگی عادلانه دست زد و نیروهای مسلح‌اش را در میدان نبرد مغلوب کرد. تظاهرات خیابانی یا اعتصاب سراسری و حتا عملیات پراکنده نظامی هرگز قادر به تحقق چنین هدفی نیست. این امر از طریق یک جنگ انقلابی امکان‌پذیر است. اصول این جنگ از خصلت جامعه‌ای که برایش مبارزه می‌کنیم سرچشمه می‌گیرد. استراتژی (آموزه یا دکترین نظامی) و تاکتیک‌های آن بر پایه شناخت علمی از مختصات جامعه، شناخت از دشمن و نیروهای آن از یک طرف و شناخت از انقلاب و نیروهای آن از سوی دیگر، تدوین می‌شود.

جنگ انقلابی و قوانین آن

جنگ انقلابی، یک جنگ درازمدت است. قدرت‌مند بودن دشمن، رشد ناموزون انقلاب و رشد تدریجی نیروهای انقلاب، به این جنگ خصلت درازمدت می‌بخشد. قانون عام حاکم بر کلیه جنگ‌ها این است: «حفظ نیروهای خودی، نابودی نیروهای دشمن». قانون خاص جنگ انقلابی؛ «تبدیل شدن از نیروی کوچک و ضعیف به نیروی بزرگ و قوی است» و رسیدن به موقعیتی که بتواند قوای نظامی و دولت دشمن را کاملاً در هم شکسته و نابود کند. طبق اصل اساسی «حفظ نیروهای خودی و نابودی نیروهای دشمن» و با توجه به شناخت از «دشمن» و از «خود»، جنگ ما نمی‌تواند به شکل قیام مسلحانه در مراکز قدرت دشمن و تصرف فوری قدرت سیاسی شروع شود. چرا که به سرعت توسط قوای برتر دشمن درهم شکسته خواهد شد. قوای انقلاب تا زمانی که پایه و نیروی لازم را فراهم نکرده، باید از درگیری تعیین کننده و نهایی با قوای دشمن اجتناب کند و گر نه با شکست روبرو خواهد شد.

ممکن است وضعیتی استثنایی پیش بیاید که نیروی انقلاب تحت رهبری حزب پیشاهنگ بتواند دست به قیام در مراکز قدرت و تصرف فوری قدرت سیاسی بزند. حتا اگر چنین استثنائی به وجود بیاید، پس از قیام موفقیت‌آمیز و استقرار دولت نوین، انقلاب وارد یک پروسه جنگ داخلی با بازمانده نیروی دشمن و انواع نیروهای ارتجاعی و امپریالیستی که محتملاً به میدان می‌آیند، خواهد شد. در کل می‌توان گفت اگر استراتژی را بر مبنای تضادهای واقعی پیش ببریم، در بهترین موقعیت برای استفاده از استثنائات هم قرار خواهیم داشت.

این جنگ، یک جنگ توده‌ای است. جنگ توده‌های آگاه که برای رهایی از ستم و استثمار و در نهایت رهایی کل بشریت می‌جنگند. انقلاب باید توسط توده‌های آگاه و سازمان یافته و تحت رهبری حزب پیشاهنگ پیش برده شود. استراتژی جنگ انقلابی، باید با اتکاء به توده‌ها و با پشتوانه توده‌ای آغاز شده و به گونه‌ای پیش برود که مرتباً خصلت توده‌ای آن افزایش یابد. این جنگ، با اتکاء به توده‌های مردم در ایران و سراسر جهان و نه دولت‌های حاکم پیش می‌رود.

این جنگ ناموزون تکامل خواهد یافت. به این معنا که به صورت یک دست و منسجم و در یک لحظه، در همه مناطق کشور آغاز نمی‌شود و تکامل نمی‌یابد. تکامل ناموزون در عین حال به معنای آن است که جنگ انقلابی برای یک دوره استراتژیک نمی‌تواند دارای مرکز ثقل ثابتی باشد. عواملی که موجب این تکامل ناموزون می‌شود عبارت است از: ناموزونی ساختار اقتصادی، درجه نفوذ سیاسی و ایدئولوژیک دشمن در مناطق گوناگون، سرزمین وسیع و پهناور با جغرافیای ناهموار. به علاوه

گسل‌ها

گسل‌های اجتماعی، به طور مستقیم و یک به یک منطبق بر شکاف‌های طبقاتی نیستند بلکه نقاط تمرکز حاد تضادهای مهم اجتماعی‌اند که جامعه می‌تواند با انفجاری از آن، نقاط به لرزه درآمده و بقیه گسل‌ها را فعال کند. به طور مثال در ایران، گسل فقر، ستم بر زن، ستم ملی و ادغام دین و دولت از مهم‌ترین گسل‌ها هستند.

گسل فقر: دو قطبی فقر و ثروت، ذاتی نظام سرمایه‌داری است، اما اقتصاد جمهوری اسلامی و سرمایه‌داری جهانی در این مرحله از تکاملش، فقر و بیکاری و حاشیه نشینی را مانند حریق گسترش می‌دهد.

گسل ستم بر زن: کارکرد سرمایه‌داری گرایش به آن دارد که مرتباً زنان را از خانه بیرون کشیده و تبدیل به کارگران و کارکنان «آزاد» خود کند اما هم‌چنین ساختار و نهاد پدرسالاری را نیز تقویت می‌کند. حاکمیت رژیم اسلامی سرمایه‌داری در ایران این تنش را به طور ویژه حاد کرده است.

گسل ستم ملی: ستم‌گری ملی یا فرودست بودن ملل غیرفارسی در ساختار دولت ایران، تحت رژیم شاه نیز موجود بود و در جمهوری اسلامی ادامه یافته است.

گسل ادغام دین و دولت: پس از گذشت چند دهه، روبنای ایدئولوژیک جمهوری اسلامی تبدیل به گسل مهمی برای این رژیم شده است. از یک طرف، این رژیم بدون شریعت معنی ندارد اما از طرف دیگر، تحمیل قوانین دینی در اداره جامعه‌ای مدرن، خطر شورش و طغیان توده‌ای علیه رژیم را به وجود می‌آورد.

همه این تضادها گسل‌های مهمی هستند که فعال شدن هر یک از آن‌ها، دیگر شکاف‌های طبقاتی، اجتماعی و فرهنگی جامعه را فعال خواهد کرد.

استراتژی انقلاب

استراتژی انقلاب، نقشه کلی راه انقلاب از امروز تا زمان سرنگون کردن دولت طبقاتی حاکم (حاکمیت جمهوری اسلامی یا هر رژیم دیگری که به جای آن در راس دولت طبقاتی موجود در ایران بنشیند) و استقرار قدرت سیاسی پرولتری تحت رهبری حزب کمونیست ایران (مارکسیست لنینیست مائوئیست) (یا هر نام دیگری که پیشاهنگ کمونیست در فرآیند تحولات خود اتخاذ کند) است. دید ما در مورد استراتژی، توسط درک از الزامات تحقق گذار تاریخی جهانی کمونیستی و این که چگونه بشریت جامعه طبقاتی را پشت سر گذاشته و موفق به استقرار جهان کمونیستی خواهد شد، شکل گرفته است. به عبارت دیگر استراتژی انقلاب در ایران و جنگ برای استقرار دولت و جامعه سوسیالیستی از همان ابتدا، انترناسیونالیستی است و همین کیفیت، ایران سوسیالیستی را تبدیل به پایگاهی برای این گذار تاریخی جهانی عظیم خواهد کرد.

این استراتژی انقلاب، نقشه‌ای است برای تبدیل نیروی انقلابی کمونیستی که در ابتدا کوچک و دارای نفوذ اندکی در میان توده‌های تحت ستم و استثمار است، به نیرویی بزرگ. نیرویی که بخش وسیعی از توده‌های تحت ستم و استثمار را به ستون فقرات آگاه و سازمانده انقلاب تبدیل کند تا بتواند برای بدیل اجتماعی کمونیستی، میلیون‌ها نفر را در سرنگون کردن دولت کهنه و استقرار دولت نوین سوسیالیستی با هدف

پس از شروع جنگ انقلابی و در طول آن، ممکن است شاهد جنگ‌های متعدد و درهم آمیخته باشیم. به این معنا که انواع نیروهای ارتجاعی و امپریالیستی یا مترقی برای پیش‌برد اهداف و برنامه‌های طبقاتی خود وارد جنگ با رژیم حاکم شوند. این وضعیت، تاثیرات متناقضی بر فرآیند توسعه جنگ انقلابی خواهد گذاشت.

این جنگ، به‌طور موح‌وار رشد خواهد کرد. یعنی پس از آغاز موفقیت‌آمیز، همراه با فراز و فرودهای نظامی-سیاسی، پیشروی‌ها و عقب‌نشینی‌ها، گسترش خواهد یافت. چرا که رژیم همواره با ثبات نیست بلکه مرتباً دچار بحران‌های گوناگون از خط‌گسل‌هایش یا بحران‌های دیگر شده و فرآیند تکامل جنگ را با نقاط عطف همراه خواهد کرد. دوره‌های افت، نیاز به عقب‌نشینی خواهد داشت و دوره‌های فراز و خیزش، به سراسری‌تر شدن و به چالش گرفتن نیروهای نظامی دولت در پهنه‌ای گسترده‌تر خدمت خواهد کرد.

یکی از الزامات به کار بستن سیاست نظامی که مائو به صورت اصل «در غرب مانور دهیم و در شرق ضربه بزنیم» مفهوم سازی کرد، سازمان دادن حزب، تشکلات توده‌ای و سازمان جنگ بر اساس «تمرکز استراتژیک و عدم تمرکز تاکتیکی» است. این به معنای داشتن یک خط و فرماندهی واحد (از جمله نقشه‌ای است که جنگ را به طور کلی هدایت می‌کند)، اما هم‌زمان تشکلات محلی نسبتاً مستقل با جبهه‌های نبرد نسبتاً مستقل است. طبق قانون رشد ناموزون، نیروی انقلابی باید در مناطقی که جنگ انقلابی جریان ندارد، دشمن را به لحاظ سیاسی درگیر کند. هم‌چنین نیروی انقلابی باید در تحرک دائم باشد و بدون گسترش دائمی پایه توده‌ای و سازمان‌دهی مخفی در میان توده‌ها نمی‌توان این اصل را متحقق کرد.

آغاز موفقیت آمیز

آغاز موفقیت آمیز جنگ انقلابی به معنای عقیم گذاشتن ضربات اولیه دشمن و باز کردن راه برای رشد و تکامل جنگ است. بدین ترتیب، جنگ انقلابی در صحنه سیاسی کشور به یک قطب سیاسی تبدیل شده و در موقعیتی قرار می‌گیرد که مساله ناپود کردن آن برای دشمن یک مساله استراتژیک است. رسیدن به چنین موقعیتی، یک جهش بزرگ در پروسه کسب قدرت سیاسی است. در واقع جنگ انقلابی باید از سه مانع عبور کند: مانع اول: آغاز موفقیت‌آمیز؛ مانع دوم: توسعه ناموزون جنگ؛ مانع سوم: کسب قدرت سیاسی. درازمدت بودن جنگ باید با جهت‌گیری به فرجام رساندن پیش برود.

فاز سیاسی، تدارک با رویکرد استراتژیک

جنگ، ادامه سیاست به شکلی دیگر است. همانطور که خصلت جنگ انقلابی را هدف و کیفیت جامعه‌ای که برایش می‌جنگیم تعیین می‌کند، خصلت مبارزه در دوران تدارک یا فاز سیاسی را نیز هدف و خصلت جامعه‌ای که برای استقرارش مبارزه می‌کنیم، تعیین می‌کند. برای آغاز موفقیت آمیز جنگ انقلابی، مبارزه در فاز سیاسی تعیین کننده است. در فاز سیاسی باید عواملی که به نیروی انقلابی امکان آغاز جنگ بدون درهم شکسته شدن را می‌دهند، تحقق یافته باشند و جنگ انقلابی بتواند در قلمرو وسیعی به حرکت در آمده و تا مدت‌های مدید از درگیری با نیروهای قوی دشمن در نقاط قوت استراتژیک و نظامی‌اش پرهیز کند. تعیین کننده‌ترین عامل در این زمینه، رشد و گسترش تشکلات سراسری حزب و نفوذ توده‌ای آن است. خلق افکار و تعلیم سیاسی توده‌ها، از

اهمیتی بیش از پیش در تدارک و پیشبرد انقلاب سوسیالیستی برخوردار است. همان طور که در تجربه سال ۱۳۵۷ دیدیم، فروپاشی مشروعیت رژیم سلطنتی و خیزش توده‌ها علیه آن، به خودی خود موجب آگاهی و تعهد توده‌ها به بدیل انقلاب سوسیالیستی نشد.

یکی از مولفه‌های صحنه سیاسی در ایران، وجود نیروهای سیاسی «پوزیسیون» با افق و برنامه بورژوازی-ارتجاعی است که با وجود اختلاف‌های شدید با جمهوری اسلامی، در تضاد خصمانه با تغییر رادیکال نظام طبقاتی حاکم در ایران، گسست آن از نظام سرمایه‌داری جهانی و استقرار یک نظام طبقاتی کاملاً نوین هستند. در نتیجه حدت تضادهای درون رژیم حاکم نیز «پوزیسیون»هایی از درون آن تولید می‌شوند که برخی حتا به بیرون از رژیم رفته و خود را در هیئت سیاسی دیگری بازسازی می‌کنند. گروه‌بندی‌های متفاوت این طیف از «پوزیسیون» علیرغم ظاهر متفاوت، دارای یک وجه اشتراک هستند و آن، افق و برنامه حفظ نظام طبقاتی موجود و صرفاً «تعویض نگهبان» (تغییر رژیم) است. به تبع این افق و برنامه و در امتداد ماهیت طبقاتی افق و برنامه‌شان، این نیروها در نهایت در اتحاد با مرتجعین داخلی و بین‌المللی مقابل انقلاب سوسیالیستی صف آرایی خواهند کرد. در جدال و کشمکش میان نیروهای انقلاب واقعی و ضد انقلابیون اسلام‌گرا در سال ۵۷ نیز چنین وضعی به وجود آمد. اسلام‌گرایان به رهبری خمینی بخشی از «پوزیسیون» ضد رژیم شاه بودند اما در توافق با امپریالیست‌های غربی (آمریکا و اروپا) و با وساطت آن‌ها به توافق با دستگاه نظامی و امنیتی رژیم شاه رسیدند و قدرت را گرفتند. این امر نشان می‌دهد که صحنه مبارزه پیچیده است و افشای برنامه و بدیل‌های امپریالیستی و ارتجاعی اهمیت بسیار دارد. ضرورت و اهمیت حیاتی سند «مانیفست و برنامه انقلاب کمونیستی» در همین جا است. برافراشتن آن در برابر بدیل‌های دیگر و تبدیل آن به آگاهی میلیون‌ها نفر از توده‌های مردم و نبرد برای تحقق آن، و نه چیزی کم‌تر از آن، نیاز عاجل جامعه ما است. این که توده‌های مردم از حزب و برنامه انقلاب و نقشه راه ما خبر داشته باشند، این که بخش قابل توجهی از آن‌ها حامی «مانیفست و برنامه انقلاب کمونیستی در ایران» شده و حاضر باشند از همین امروز به‌طور سازمان‌یافته برای این برنامه و هدف مبارزه کنند، مهم‌ترین عامل در آغاز موفقیت آمیز جنگ انقلابی است. عامل بسیار مهم دیگر در آغاز موفقیت آمیز جنگ انقلابی، درگیر شدن حکومت در یک بحران سراسری است به گونه‌ای که حکومت کردن به سیاق سابق برایش سخت شود، خود و پایه‌هایش آشفته و سراسیمه باشند و مشروعیت‌اش فرو پاشیده باشد. در چنین شرایطی، چنان‌چه پیشاپیش دارای قوای کافی باشیم، تشکیلات حزب و نفوذ توده‌ای آن گسترش یافته باشد، آغاز پیروزمندانه جنگ انقلابی با اتکاء به توده‌های مردم و رشد و گسترش موح‌وار آن ممکن خواهد بود. در غیر این صورت، باید از بحران برای انباشت تصاعدی قوا و آماده شدن برای آغاز جنگ انقلابی، به حداکثر سود جست.

رهبری حزب کمونیست بر فرایند جنگ: بر هر جنگی سیاستی حاکم است: سیاست بورژوازی یا سیاست انقلابی کمونیستی. برای تضمین این که جنگ، ادامه سیاست انقلابی کمونیستی باشد، حزب کمونیست باید بر نیروهای مسلح انقلابی و سیاست کمونیستی باید بر اسلحه حاکم باشد. اگر رهبری حزب کمونیست بر پروسه جنگ اعمال نشود، به یقین جنگ انقلابی در پیچ و خم‌های مبارزه طبقاتی دچار انحراف خواهد شد. به همین جهت تقویت خط ایدئولوژیک و سیاسی صحیح حزب و تشکیلات حزبی، مهم‌ترین وظیفه سیاسی و سازمانی حزب در پروسه تدارک و پیشبرد جنگ درازمدت توده‌ای است.

سازمان ارتش: سازمان پیش‌برنده مبارزه طبقاتی در مرحله‌ای که جنگ انقلابی آغاز می‌شود، کیفیتاً با سازمان‌های آن در فاز سیاسی تفاوت دارد. نام این ارتش هنگام آغاز جنگ انقلابی تعیین خواهد شد اما در این سند آن را ارتش سرخ می‌نامیم.

ارتش سرخ، ارتش توده‌ای است، زیرا یک جنگ توده‌ای را پیش می‌برد. این ارتش از کوچک شروع شده و به نسبت رشد جنگ انقلابی و قدرت‌مند شدن آن، در زمینه سازمان‌دهی و اشکال سازمان‌دهی، تغییر خواهد کرد. رزمندگان ارتش سرخ، با آگاهی نسبت به هدف و نقشه راه، به آن می‌پیوندند. در جذب توده‌ها به این ارتش، استفاده از زور یا وعده برخورداری از امتیازات مادی و اجتماعی هرگز نقشی ندارد. بسیاری از کسانی که رزمنده ارتش سرخ خواهند شد، در ابتدا کمونیست نیستند و ممکن است هرگز کمونیست نشوند، اما توسط حزب به سیاست و برنامه رهبری جنگ انقلابی برای ساختن جامعه آینده آگاه شده و بر پایه این آگاهی به عضویت ارتش سرخ در می‌آیند. حزب کمونیست، ماهیت ایدئولوژیک و سیاسی خود را از توده‌ها مخفی نمی‌کند، بلکه آن را به‌طور گسترده تبلیغ و ترویج می‌کند.

علاوه بر رزمندگان ارتش سرخ که مستقیماً درگیر جنگ هستند، دیگر توده‌های مردم به اشکال گوناگون به پیشبرد جنگ یاری می‌رسانند. نان و اطلاعات و سایر نیازهای لجستیکی ارتش سرخ را اساساً توده‌ها فراهم می‌کنند. سلاح‌های این جنگ در پروسه جنگ و از دشمن گرفته می‌شود. **جبهه متحد:** ایجاد جبهه متحد تحت رهبری پرولتاریا، یک جهت‌گیری، روش و رویکرد استراتژیک برای تحقق انقلاب سوسیالیستی و بخشی از نقشه راه این انقلاب و یکی از الزامات پیشبرد پیروزمندانۀ جنگ انقلابی برای درهم شکستن دولت حاکم است. به عبارت دیگر، خصلت جبهه متحد را جامعه‌ای که برایش می‌جنگیم تعیین می‌کند.

برای آن که در وضعیت اکثریت مردم این کشور تغییر واقعی صورت بگیرد، رژیم جمهوری اسلامی و کلیت دولت طبقه سرمایه‌دار باید از طریق یک جنگ انقلابی با هدف انقلاب سوسیالیستی سرنگون شوند. میلیون‌ها انسان از طبقات و قشرهای مختلف، به‌طور عینی در تحقق این امر و بنیان‌گذاری جامعه نوین سوسیالیستی، ذینفع هستند. اکثریت آنان بدون این که کمونیست شوند، در این انقلاب شرکت خواهند کرد. حتا نیروهای سیاسی غیر کمونیست که ضرورت انقلاب سوسیالیستی به عنوان تنها بدیل در مقابل نظام سرمایه‌داری را درک می‌کنند و با منافع توده‌های تحت ستم و استثمار جهت‌گیری می‌کنند، درگیر این انقلاب خواهند شد. این است شالوده مادی و عینی جبهه متحد تحت رهبری پرولتاریا.

کیفیت رهبری پرولتاریا بر این جبهه، در افق و برنامه و نقشه راه حزب پیشاهنگ فشرده می‌شود. بر این مبنا و با تحلیل ماتریالیستی دیالکتیکی از نیروهای اجتماعی، در فرایند تدارک انقلاب، اتحادها و صف آرایی‌های طبقاتی که به نفع دولت حاکم و رژیم آن است را باید برهم زده و شمار هرچه بیشتری از مردم را نه فقط از میان توده‌های پرولتر و زحمت‌کش بلکه از میان طیف گسترده‌ای که در موضع تبعیت و «وفاداری» به این یا آن بخش از طبقه حاکمه قرار دارند، بیرون آورده و به سمت انقلاب سوسیالیستی جذب کنیم.

ایجاد چنین اتحادی، فضای عظیمی برای آموختن از توده‌های مردم و ابتکارات‌شان ایجاد کرده و تحرک بزرگی به بسیج استراتژیک انقلابی علیه ارتجاع و امپریالیسم می‌دهد. در این اتحاد، گرایش‌ها و تفاوت‌های زیادی سربلند خواهند کرد. رویکرد ما استفاده از این تفاوت‌ها برای آموختن و دامن زدن به روحیه علمی حقیقت‌جویی در خدمت به باز کردن راه انقلاب سوسیالیستی و خدمت به مبارزه تاریخی جهانی کمونیستی خواهد بود. تفاوت‌ها، امکان ایجاد فضای جدل و تغییر افکار

در مقیاس بزرگ و شناسایی موانع و بهترین روش فائق آمدن بر آن‌ها را فراهم خواهد کرد.

برای آن که تفنگی در کار نباشد، باید تفنگ در دست گرفت

ما کمونیست‌ها، جنگ طلب نیستیم اما واقع بین و به این حقیقت عریان واقف هستیم که قوای دولت کهنه به سادگی تسلیم نمی‌شوند و باید آن‌ها را در میدان نبرد، شکست داد. بورژوازی و سخنگویان و مبلغین و ایدئولوگ‌هایش، کمونیست‌ها را به‌خاطر اعلام این واقعیت، متهم به جنگ طلبی می‌کند. اما این نتیجه‌گیری روشن و صحیحی است که از هزاران سال حاکمیت طبقات استثمارگر استخراج شده است. طبقات حاکمه، خود، دنیا را به آتش می‌کشند اما زمانی که آتش جنگ انقلابی شعله می‌کشد، سیل لعن و نفرین را به‌سوی آن روانه می‌کنند. ما اعلام می‌کنیم که هدف نهایی جنگ انقلابی، نابود کردن تمایزات طبقاتی، طبقات و دولت و به‌همراه آن نابود کردن خود جنگ است. فقط به این طریق، جامعه بشری طعم صلح واقعی و پایدار را خواهد چشید.

جهت‌گیری استراتژیک و مبارزات فوری:

ضرورت انقلاب کمونیستی و رویکرد استراتژیک

تسریع اوضاع به سمت انقلاب و آماده کردن حزب، توده‌ها و پلاریزه کردن صحنه سیاسی جامعه، در گروهی پیشبرد هم‌زمان و عاجل دو وظیفه است: ۱) تبدیل کردن کمونیسم نوین و برنامه و نقشه راه این حزب (به ویژه، سند «مانیفست و برنامه انقلاب کمونیستی در ایران») به یک نیروی مادی بزرگ و سازمان یافته مؤثر در صحنه مبارزه طبقاتی و ۲) دامن زدن به مقاومت و مبارزه رادیکال سیاسی، متحد و توده‌ای علیه کلیه بی‌عدالتی‌ها و ستم‌های این رژیم به ویژه در میان قشرهایی که بر روی تیغ گسل‌های اجتماعی مهم قرار گرفته‌اند. از میان این دو وظیفه، جهت عمده فعالیت ما کمونیست‌های انقلابی آن است که از میان توده‌های مردم به ویژه جوانان از هر قشر تحت ستم و استثمار و روشنفکرانی که در جستجوی راهی برای پایان دادن به وضع موجود هستند، صدها کادر کمونیست آگاه به کمونیسم نوین، تعلیم و سازمان داده تا صدها هزار نفر را در این راه رهبری کرده و بدیل انقلاب سوسیالیستی را به یک نیروی مادی و یک جریان قوی در صحنه اجتماعی ایران تبدیل کنند. در پیش گرفتن این رویکرد استراتژیک برای انقلاب یک عنصر تعیین‌کننده و حیاتی است. هرگونه روی برتافتن از این رویکرد و وظیفه بنیادین، بسیار مضر و علیه منافع کوتاه مدت و درازمدت توده‌های تحت ستم و استثمار بوده و آن‌ها را در مقابل ترندهای سیاسی و ایدئولوژیک طبقات حاکم و نیروهای سیاسی ارتجاعی خارج از قدرت که نقش «پوزیسیون» را بازی می‌کنند و جریان‌های قدرت‌مند رفرمیست و «کمونیست‌های» دروغین، آسیب پذیر خواهد کرد. چنان چه توفان مقاومت و مبارزه سیاسی رادیکال بلند نشده و در جنبشی برای انقلاب سوسیالیستی سازمان نیابد، جمهوری اسلامی کماکان با استفاده از سرکوب، با کمک گرفتن از قدرت‌های امپریالیستی، با ترندهای سیاسی و ایجاد توهم‌های فکری و سیاسی متنوع، حیات خود را تمدید خواهد کرد، یا مانند سال ۵۷ یک جا به جایی قدرت از «بالا» با واسطه‌گری قدرت‌های امپریالیستی صورت خواهد گرفت و همان نظام استثمار و ستم در شکلی جدید بازسازی خواهد شد. امروزه مهم‌ترین عنصر ضروری برای برخاستن چنین توفانی، به میدان آوردن شمار روز افزونی از کمونیست‌های انقلابی است.

تاسیس جمهوری سوسیالیستی نوین ایران

جمهوری سوسیالیستی نوین ایران بعد از سرنگونی دولت موجود تشکیل می‌شود. مصالح اصلی و شالوده‌های تشکیل این دولت پیشاپیش از پایین و در فرآیند طولانی انقلاب، توسط میلیون‌ها نفر از توده‌های مردم که به اهداف این انقلاب آگاهی داشته و تحت رهبری حزب پیشاهنگ کمونیست برای تحقق آن مبارزه کرده اند، به وجود آمده است.

شورای حکومت موقت پس از سرنگونی جمهوری اسلامی بر اساس جبهه متحدی که در طول انقلاب تحت رهبری حزب کمونیست شکل گرفته و نمایندگان نهادهایی که در فرآیند انقلاب و درهم شکستن دولت کهنه به وجود آمده‌اند (شوراها، کانون‌ها و تشکلات توده‌ای) تشکیل می‌شود.

شورای حکومت موقت، سرنگونی جمهوری اسلامی را اعلام و فرمان‌های سه گانه‌ای صادر کرده و بلادرنگ اجرای مفاد آن را آغاز می‌کند. هم‌چنین، تصویب «قانون اساسی جمهوری سوسیالیستی نوین ایران» با تکیه بر سند راهبردی «ساختار و اصول دولت جمهوری سوسیالیستی نوین ایران و کارکرد حکومت آن؛ حکومت سوسیالیستی بر چه اساسی کار خواهد کرد: طرح پیشنهادی قانون اساسی» را در دستور کار فوری قرار می‌دهد.

فرمان‌های سه گانه شورای حکومت موقت عبارتند از:

یکم: اعلام سرنگونی جمهوری اسلامی و الغای نهادها و ساختارهای آن

۱. الغای قوانین اساسی، شرعی و مدنی رژیم پیشین. انحلال کلیه نهادهای نظامی، امنیتی و دیوان سالاری رژیم پیشین. اشغال کلیه مراکز نظامی توسط ارتش سرخ و میلیشیای مردمی تحت رهبری آن. انحلال کلیه ارگانهای سرکوب و نهادهای تبلیغاتی جمهوری اسلامی. غیرقانونی کردن هرگونه دخالت مراکز و آتوریت‌های دینی در امور اقتصادی و اجتماعی. مصادره کلیه اموال وابستگان به رژیم پیشین و نهادها و موسسات دینی و غیر دینی وابسته به رژیم پیشین.

۲. دستگیری مقامات نظامی، امنیتی، دیوان سالاری و دینی رژیم پیشین. دستگیری کسانی که مسئولیت آن‌ها در کشتار و جنایت علیه مردم در طول حاکمیت جمهوری اسلامی محرز شده است و کسانی که علیه مردم کشورهای منطقه دست به جنایت زده‌اند. دستگیری آمرین و عاملین کشتارهای دهه شصت که به قتل ده‌ها هزار زندانی سیاسی منجر شد. دستگیری کسانی که در جریان جنگ انقلابی برای سرنگونی جمهوری اسلامی دست به جنایت جنگی علیه توده‌های مردم حامی انقلاب زده‌اند و با اسرای جنگی که از اردوی انقلاب گرفته‌اند با بی‌رحمی و جنایت رفتار کرده‌اند.

این‌ها در زندان‌های تحت مسئولیت شورای حکومت موقت، با معیارهایی که در طرح پیشنهادی قانون اساسی جمهوری سوسیالیستی نوین تصریح شده است، نگهداری خواهند شد و پس از تصویب قانون اساسی جمهوری سوسیالیستی نوین، طبق آن قانون و توسط محاکم و تریبونال‌هایی که طبق آن قانون مستقر می‌شوند، محاکمه و مجازات خواهند شد. اعضای بلندمرتبه ارتش سرخ چنان چه در جریان جنگ انقلابی علیه جمهوری اسلامی، مظنون به جنایت جنگی و جنایت علیه بشریت هستند، بازداشت شده و با همان شرایط پیش گفته، نگهداری خواهند شد تا طبق قوانین جمهوری سوسیالیستی نوین به اتهامات آنان

رسیدگی شود.

۳. آزادی کلیه زندانیان سیاسی.

۴. اعلام جدایی کامل دین از دولت. لغو حجاب اجباری. اعلام ممنوعیت استفاده از دین به هر شکل در نظام قانونی، قضایی و آموزش و پرورش. لغو فوری کلیه قوانین شرعی (شرایط ازدواج و طلاق و حضانت فرزندان، محدودیت‌های اجتماعی و هنری و علمی، چند همسری و صیغه و حق تجاوز به همسر، ازدواج کودکان، سنگسار، جداسازی جنسیتی) و قوانین مدنی که ناقض برابری کامل زنان با مردان هستند.

قطع کنترل و مداخله دستگاه روحانیت در امر قانون‌گذاری، امور قضایی و عقد قراردادهای ممنوعیت هر نوع حکم شرعی و دینی که باعث تداخل با قوانین کشوری شود. دریافت حق امام و خمس و ذکات، استفاده اقتصادی از دین محسوب شده و ممنوع است. روحانیون و طلبه‌هایی که مشخص شود از کارگزاران فعال جمهوری اسلامی نبودند و یا در جریان انقلاب تسلیم نیروهای انقلاب شده‌اند، مانند هر شهروند دیگر این جمهوری، باید شخصا معاش خود را تأمین کنند و از کلیه حقوق شهروندی برخوردار خواهند شد.

کلیه اماکن زیارتی به مالکیت دولتی منتقل می‌شوند تا مجلس قانون‌گذار جمهوری سوسیالیستی نوین در مورد نحوه اداره آن‌ها تصمیم‌گیری کند.

۵. لغو کلیه پیمان‌های نظامی و امنیتی رژیم پیشین. لغو کلیه قراردادهای اقتصادی، سیاسی، نظامی و امنیتی جمهوری اسلامی با قدرتهای امپریالیستی، دولتهای مرتجع منطقه و نهادهای بین‌المللی که با منافع اکثریت مردم، اهداف دولت سوسیالیستی و انقلاب کمونیستی منافات دارند. فراخواندن نیروهای نظامی فرامرزی رژیم پیشین به تسلیم و در غیر این صورت، فراخوان به مردم کشورهایی که این نیروها در آن مستقر هستند به درهم شکستن آن‌ها.

۶. رسمیت دادن به استقرار نیروهای سیاسی و نظامی تحت فرماندهی شورای حکومت موقت در پادگان‌ها، وزارت‌خانه‌ها، بانک‌ها، رادیو و تلویزیون، مخابرات و غیره. مسلح کردن مردم در سازمان‌های توده‌های تحت رهبری شورای حکومت موقت برای دفاع از انقلاب، برای سرکوب مقاومت ضدانقلاب سرنگون شده و مقابله با تعرض هر نیرویی به آزادیها و حقوق مردم. بسیج و سازمان‌دهی توده‌های مردم برای حفاظت و نگهداری از امنیت اماکن سکونت و کار خود و هم‌چنین آمادگی برای حفاظت از دولت نوین در مقابل دشمنان داخلی و خارجی.

۷. مصادره اموال مقامات حکومت، سلب مالکیت نهادهای دینی (از آستان قدس و دیگر تولیدات‌های مراکز مذهبی و دارایی‌های موقوفات) و اداره موقت آن‌ها تحت شورای حکومت موقت. در اختیار گرفتن کلیه مؤسسات صنعتی و تجاری و کارخانه‌های متعلق به رژیم و کلیه نهادها و باندهای وابسته به رژیم پیشین مانند بیت رهبری و نهادهای رنگارنگ مذهبی و نظامی و امنیتی. مصادره بانک‌ها و موسسات اعتباری دینی و غیردینی.

۸. مصادره اراضی کشاورزی وابسته به جهاد سازندگی، آستان قدس، بنیاد مستضعفان، مؤسسات بزرگ کشت و صنعت خصوصی و نیمه دولتی و دیگر زمین‌های بزرگ زراعی و اداره آن‌ها توسط شوراهای کارگران و کارکنان و دهقانان فقیر و بی زمین هر منطقه تحت آتوریت شورای حکومت موقت تا این که طرح مالکیت‌های زراعی و برنامه تقسیم اراضی مصوب مجلس قانون‌گذار جمهوری سوسیالیستی نوین، به اجرا گذاشته شود.

۹. رسمیت بخشیدن به اداره کارخانجات و موسسات اقتصادی صنعتی و زراعی و دامی بزرگ توسط شوراهای کارگران و کارکنان که در طول انقلاب سوسیالیستی و یا در آستانه سرنگونی جمهوری اسلامی شکل

گرفته‌اند، تحت آتوریتته شورای حکومت موقت و طبق قانون اساسی مصوب آن (و قبل از تصویب، طبق سند پیش نویس قانون اساسی)، تا تشکیل حکومت دائم.

۱۰. رسمیت بخشیدن به اداره موقت مدارس و دانشگاه‌ها و دیگر موسسات آموزشی توسط شوراهای استادان، معلمان، دانشجویان و دانش آموزان که در طول انقلاب و یا در آستانه سرنگونی جمهوری اسلامی شکل گرفته‌اند، تحت آتوریتته شورای حکومت موقت و طبق سند مصوب قانون اساسی توسط آن (و قبل از تصویب، طبق پیش نویس قانون اساسی)، تا تشکیل حکومت دائم.

۱۱. به رسمیت شناختن کلیه تشکلات جنبش‌های اجتماعی و کانون‌ها که در طول انقلاب و یا در آستانه سرنگونی جمهوری اسلامی شکل گرفته‌اند تا طرف مشورت شورای حکومت موقت در تصویب قانون اساسی و برگزاری انتخابات اول مجلس قانون‌گذار، قرار گیرند.

دوم: حقوق بنیادین و آزادی‌های اساسی مردم

۱. آزادی عقیده و آزادی باور به دین و بی دینی. دولت جمهوری سوسیالیستی نوین، بی خدا و بدون دین و مذهب و ایدئولوژی رسمی (حتی ایدئولوژی رسمی کمونیستی) است. آزادی بیان، عقیده، تجمعات، نشر، تشکیلات، تحزب و اعتصاب. هم چنین، تضمین آزادی مخالفین و منتقدین دولت سوسیالیستی نوین.

۲. برابری کامل حقوق همه شهروندان، صرف نظر از عقیده، دین و مذهب، ملیت، جنسیت و گرایش جنسی، در کلیه زمینه‌های سیاسی و فرهنگی و آموزش و اشتغال و بهداشت و مسکن. برابری کامل و بی قید و شرط زن و مرد در همه عرصه‌های زندگی سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و خانوادگی. ممنوعیت تن فروشی و پورنوگرافی. آزادی سقط جنین. برابری و آزادی در ازدواج و طلاق و عشق. آزاد بودن ال.جی.بی.تی. ها. ممنوعیت شیر بهاء، مهریه، جهیزیه و امثالهم؛ و در مقابل، تامین ضمانت‌های اجتماعی برای زنان.

۳. تضمین آیین‌های دادرسی بر اساس اصولی شفاف و تخطی‌ناپذیر در مورد جرایم و تعریف روشن جرم. استقرار نهادهای حمایت از حقوق مردم در مقابل حکومت جدید.

۴. حق تعیین سرنوشت ملل سابقا تحت ستم تا جدایی کامل. مصوب کردن فرآیند جدایی از طریق رفراندوم در مناطق خودمختار طبق قانون اساسی. به رسمیت شناختن حق تحصیل به زبان مادری (زبان‌های غیر فارسی) و تلاش برای حفظ زبان و فرهنگ ملل غیر فارس.

۵. همگانی کردن دسترسی به آخرین اطلاعات علمی؛ همگانی کردن مناظره و جدل بر سر آرای دینی و ضد دینی؛ امکان آموزش رشته‌های مختلف هنری در تمام نقاط کشور و جمع‌آوری میراث هنری و قابل دسترس کردن آن برای مردم تمام مناطق ایران. قابل دسترس کردن نشر کتاب و اینترنت و تولیدات هنری در دورافتاده‌ترین نقاط و برطرف کردن شکاف‌های منطقه‌ای در این زمینه‌ها.

سوم: مقابله فوری با فقر و محرومیت

۱. کلیه ساکنان این جمهوری از حق داشتن تغذیه مناسب، سرپناه، درمان و آموزش برخوردارند و شورای حکومت موقت با استفاده از دارایی‌های مصادره شده، دست به اقدامات فوری برای تامین این نیازها خواهد زد.

۲. لغو بی قید و شرط کلیه دیون بیکاران، کارگران، معلمان، پرستاران، دهقانان فقیر و بی زمین، زارعین و صنعت‌گران کوچک به بانک‌ها.

۳. توقف اخراج کارگران و پرداخت فوری حقوق‌های معوقه. رسمی کردن ۸ ساعت کار روزانه و جلوگیری از انواع بیگاری.

۴. غیرقانونی بودن کار کودکان. تامین فوری کلیه حقوق کودکان از معاش و سرپناه تا تحصیل و تفریح برای کودکان کار. صدور شناسنامه برای همه کودکان. هیچ کودکی را نمی‌توان «نا مشروع» تلقی کرد. رسمیت بخشیدن به مجامع حمایت از کودکان کار و خیابان که در رژیم پیشین زیر سرکوب بودند و حمایت از اقدامات آنان برای متوقف کردن کار کودکان و تامین رفاه و آموزش برای آن‌ها در سراسر کشور.

۵. ممنوعیت هر شکلی از تن فروشی و تامین فوری مسکن و اشتغال و اعطای درآمد اجتماعی از سوی دولت برای تن فروشان سابق.

۶. بهره‌مند شدن کلیه افغانستانی‌ها که هنگام سرنگونی جمهوری اسلامی، در ایران اقامت داشته‌اند از حقوق مساوی با دیگر شهروندان ایران تا پس از تصویب قانون اساسی طبق آن مدارک شهروندی برایشان صادر شود. فرمان صدور مجوز اقامت و کار برای دیگر مهاجرین. اعطای حق مالکیت به خانوارهای مهاجر افغانستانی بر خانه‌ای که در مزارع و باغات در اختیارشان بوده است و تقسیم برابر آن میان زن و مرد خانوار. قانونی کردن ورود کودکان و جوانان افغانستانی و بهایی به کلیه سطوح آموزشی.

۷. آغاز اسکان محروم‌ترین حاشیه نشینان.

نام رسمی دولت نوین و حکومت آن، به تصویب اولین مجلس قانون‌گذار دولت نوین خواهد رسید. اما در سند «ساختار و اصول دولت جمهوری سوسیالیستی نوین ایران و کارکرد حکومت آن؛ حکومت سوسیالیستی بر چه اساسی کار خواهد کرد: قانون اساسی» که سند پیشنهادی حزب کمونیست ایران (مارکسیست لنینیست مائوئیست) برای قانون اساسی آینده است، نام دولت آینده، جمهوری سوسیالیستی نوین ایران پیشنهاد شده است.

نشانی‌های ما

<http://cpimlm.com/>

cpimlm@gmail.com

haghighat@sarbedaran.com

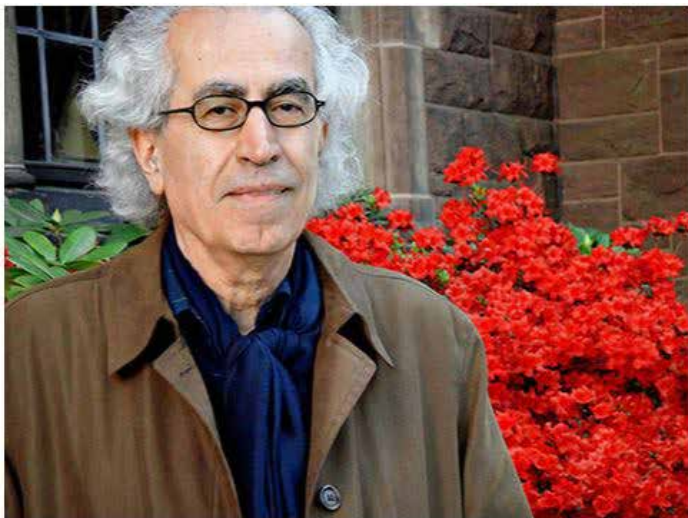
<https://www.facebook.com/cpimlm1380>

برای دریافت هفتگی سرویس خبری جهانی برای فتح (به زبان انگلیسی) به آدرس زیر رجوع کنید

<http://uk.groups.yahoo.com/group/AWorldToWinNewsService>

برای مکاتبه با سرویس خبری جهانی برای فتح، فرستادن اخبار و مقالات خود با آدرس زیر مکاتبه کنید

aworldtowinns@yahoo.co.uk



قیام آمل رویدادی است که باید نه فقط در سالگردش بلکه همواره به یاد داشت. اهمیت آن فقط در بزرگداشت یک حرکت انقلابی و تقدیر از انقلابیون جان باخته ی آن نیست. این قیام بعد از سی و دو سال هنوز ادامه دارد، قبل از هر چیز در مبارزه ای که از سال ۱۳۵۷ تا کنون بین انقلابیون ایران و ضد انقلاب اسلامی در جریان بوده است. این قیام، علیرغم زندگی کوتاه و عرصه ی محدود جغرافیائی آن، ضربه ای جدی بر رژیم تئوکراتیک اسلامی بود، ادعای انقلابی بودن آن را برملا کرد، و جایگاه تاریخی آن را به عنوان میراث خوار رژیم سلطنتی و مهره ای زنگ زده در نظم بین المللی سرمایه داری شناساند. مبارزاتی که در ۱۳۵۶ شروع شد و می رفت که، با ظهور بحران وضع انقلابی در ۱۳۵۷ و در صورت وجود رهبری انقلابی، به سوی انقلاب برود، در بهمن ۱۳۵۷ با به قدرت رسیدن دارودسته ی خمینی به سرعت به ضد انقلاب تبدیل شد. نیروهائی که انتظار می رفت درک درستی از این تحولات داشته باشند و انقلاب را در راس برنامه ی خود بگذارند، یعنی سازمان های کمونیستی از جمله اتحادیه ی کمونیستها، دچار سردرگمی و راست روی شدند، و نتوانستند وحدت طبقاتی ارتجاع اسلامی را در ورای گوناگونی باندهای به قدرت رسیده ببینند. قیام آمل حرکتی بود در جهت مخالف این سیاست و درک تسلیم طلبانه. این قیام نه تنها جسارت انقلابی گروهی کوچک در مقابله با یک دولت مسلح به ارتش و سپاه و کمیته و بسیج و زرادخانه ی مجهز بشمار می رفت بلکه گسستی جسورانه بود از راست روی، فرمیسم و پراگماتیسم.

به قدرت رسیدن مرتجعین اسلامی در ایران مسئله ی فقط ایران نبود و پیامدهای آن را امروز در سراسر دنیا در ورود ده ها جریان مرتجع اسلامی به عرصه ی سیاست می بینیم. امروز قدرتهای امپریالیستی و دارودسته های بنیادگرا همه جا را به عرصه ی تاخت و تاز خود تبدیل کرده اند و دنیا را به آتش قتل و فقر و گرسنگی و آوارگی کشیده اند. دنیای امروز، به ویژه خاورمیانه به عرصه ی جنگ امپریالیسم و ارتجاع علیه بشریت تبدیل شده است. در این شرایط، سرنگونی رژیم اسلامی ایران وظیفه ای انترناسیونالیستی است.

نه تنها شکست انقلاب در بهمن ۱۳۵۷ بلکه مبارزات سالهای اخیر در کشورهای عربی همه نشان دادند که هیچ راهی برای درست کردن وضعیت جامعه ایران و جهان نیست جز مبارزه انقلابی، برچیدن نظم اجتماعی و سیاسی موجود، و بنیاد نهادن نظامی که نافی نظم طبقاتی کنونی باشد. هرگونه توهم در مورد این که می توان این نظام را اصلاح کرد به اتلاف زندگی و حیات جوانان منجر می شود، و هرگونه توهم در مورد اینکه نظام سرمایه داری امپریالیستی اوضاع ایران را برای ما درست خواهد کرد به دهشت منجر خواهد شد. جنگی که امروز در خاورمیانه در جریان

است و مدام گسترش می یابد جنگ طبقات ارتجاعی علیه هم دیگر و علیه مردم است، زیرا جنگ جزئی لاینفک از جامعه ی طبقاتی است، و روابط طبقاتی خصمانه سرچشمه ی برخوردهای مسلحانه و جنگ هاست. بنابراین سوال این نیست که جنگ آری یا نه. چرا که نمی توان با موعظه به مصاف جنگ رفت. سوال این است که چه نوع جنگی؟ در ارزیابی از هر جنگ و مبارزات مسلحانه ی گوناگون از جمله سربداران در درجه اول باید پرسید که رهبری جنگ کدام جریان طبقاتی و سیاسی است؟ سیاست این جنگ چیست؟ از آن جا که جنگ ادامه سیاست به طریقی دیگر است، در ارزیابی از خصلت و ماهیت هر جنگی اول باید سراغ سیاست حاکم بر آن، افق و برنامه و رهبری آن رفت. و بعد باید پرسید آیا جنگ و مبارزه مسلحانه ی مورد نظر جنگی هست که جامعه ای دیگر با خصائل و کیفیتی دیگر را منعکس کند، و اگر موفق شود بتواند چنان جامعه ای را برقرار کند؟ همچنین، اگر می توان گفت که یک جنگ بر مبنای رهبری و افق و برنامه اش انقلابی است، سوال این است که استراتژی نظامی اش چه باید باشد که بتواند نیروی دشمن را شکست بدهد و دولت را سرنگون بکند، و بعد بتواند به برچیدن نظم موجود و ساختن جامعه ای نوین بپردازد؟ ساختن جامعه ای نوین چالشی به مراتب جدی تر از کسب قدرت سیاسی است و احتیاج به آگاهی انقلابی (رهبری حزب و تئوری) دارد. برنامه ی اصلاح طلبی که پروژه ای جهانی است هدفش انسانی کردن چهره ی فلاکت بار و دهشتناک نظم جهانی سرمایه داری از طریق تغییر قانون اساسی، انتخابات آزاد، و برقراری رژیم حقوقی (شهروندی، برابری در قبال قانون، حکومت قانون...) و اصلاحات قانونی دیگر است. این پروژه نه می تواند و نه میخواهد که پدیده ی جنگ و توسل به آن را خاتمه بخشد، بلکه مانند سایر تجربه های ملت سازی و دولت سازی بورژوازی هدفش قانونی کردن خشونت است نه حذف آن.

امیر حسن پور

۲ بهمن ۱۳۹۲

۲۲ ژانویه ۲۰۱۴

تاریخ ثابت کرد که نوکر امپریالیسم کیست!



امپریالیستی برای تحکیم موقعیت قشرهای اسلام گرای طبقه ی سرمایه داران کمپرادور-فئودال در ایران بوده است و از سوی دیگر تحمیل ایدئولوژی، اخلاق، فرهنگ و ارزش‌های منسوخ اسلامی بر جامعه در تقابل با ایدئولوژی و ارزش‌های منسوخ که رژیم شاه با کمک امپریالیست‌ها بر جامعه تحمیل کرده بود. این ضدیت، ضدیتی سراسر ارتجاعی بوده است و حاکمیت رژیم تئوکراتیک، حاکمیت رژیمی که دین و دولت را ادغام کرده است از عوامل اصلی انحطاط و قهقرای بی‌سابقه در روابط اجتماعی میان مردم از جمله تشدید ستم بر زن و رواج ارزش‌ها و فرهنگ کهنه و گسترش خرافه و جهل بوده است.

جمهوری اسلامی نظام خود را با سرکوب خیزش زنان علیه تحمیل اخلاق و سنن اسلامی، سرکوب جنبش‌های عادلانه ملل تحت ستم ایران در خوزستان و کردستان و ترکمن صحرا، با یورش به آزادی تفکر و خلاقیت هنری و جوشش انقلابی کارگران و زحمتکشان ایران شروع کرد و با کشتار پیشروان آگاه جامعه در زندان‌ها آن را تحکیم کرد. علیه چنین رژیمی بود که در سال ۱۳۶۰ اتحادیه کمونیست‌های ایران به مردم فراخوان خیزش و قیام برای سرنگونی آن را داد و در همین رابطه و در بیانیه ی آبان ماه سال ۶۰ سرداران نوشت:

ای مردم ایران! ... جمهوری اسلامی، خمینی و دارودسته‌اش چیزی جز یک دستگاه فساد و زور و قلدری آخوندی نیست. خمینی دغلاکار رژیم مطلقه سلطنتی را در شکل و شمایل مذهبی و بر تلی از بدن‌های متلاشی شده جوانان انقلابی ما بار دیگر احیاء کرده است. حکومت شلاق و چوبه ی اعدام خمینی و شرکاء، روزی نیست که خون صدها جوان و نوجوان، زن و مرد و حتی فرزندان خردسال مردم را به زمین نریزد. صدای گلوله همچنان از زندان‌ها و بازداشتگاه‌های فراوان جمهوری اسلامی به گوش

قریب به سی و چند سال پیش هنگامی که رفیق بهروز فتحی، از اعضای رهبری اتحادیه کمونیست‌های ایران (سربداران) و از قیام‌گران آمل، در اسارت و تحت شکنجه‌های وحشیانه رژیم جمهوری اسلامی قرار داشت در پاسخ به بازجویان و شکنجه‌گران‌ش که به قیام مسلحانه سربداران تهمت «آمریکایی» بودن می‌زدند گفت:

«تاریخ ثابت می‌کند که چه کسی نوکر امپریالیسم است!»

برای کمونیست‌های انقلابی ای که قیام سربداران را سازمان داده و رهبری کردند روشن بود که «ضدامپریالیسم» مرتجعین اسلامی حاکم بر ایران هیچ نیست مگر تحمیل شکل دهشتناک‌تری از همان نظام ستم و استثمار شاهنشاهی که با تاریخ اندیشی و استبداد دینی همراه شده است. عمر سی و چند ساله جمهوری اسلامی اثبات کرد که اسلام‌گرایان حاکم در ایران هرگز با را از چارچوبه ی نظام سرمایه داری امپریالیستی فراتر نگذاشتند. این واقعیت که ریشه‌های ایدئولوژی و برنامه ی اجتماعی جمهوری اسلامی به اعماق تاریخ در ۱۴۰۰ سال پیش بازمی‌گردد در تضاد با آن نبود که کلیت حیات اقتصادی ایران را در شبکه ی جهانی نظام سرمایه داری امپریالیستی حتا عمیقتر از رژیم شاه ببافد و با فوق استثمار زندگی هفتاد و چند میلیون نفر مردم ایران، ثروت‌های افسانه ای نصیب نظام امپریالیستی کند. این رژیم، در پس هیاهوی «ضدامپریالیستی» اش بندگان خود را با نظام جهانی هرچه محکمتر کرد و امروزه تلاش دارد تا به صورت آشکارتری وارد اتحاد و همبستگی با قدرت‌های امپریالیستی شود تا مبادا شریانهای حیاتی پیوندش با نظام جهانی سرمایه داری قطع شود.

به واقع: تاریخ ثابت کرد که چه کسانی نوکران امپریالیسم هستند!

«ضدامپریالیسم» جمهوری اسلامی، از یک سو چانه زنی با قدرت‌های

فقط با استمرار تظاهرات‌های خیابانی طی نخواهد شد.

رویکرد استراتژیک به خیزش توده‌ای امروز

آن چه جنبش امروز را می‌تواند تبدیل به جنبشی برای انقلاب کند، در درجه اول محتوای سیاسی آن است که در شعارها فشرده می‌شود. یک شعار می‌تواند ذهنیت مردم را در جهت عکس مبارزه برای استقرار یک جامعه عادلانه و شایسته انسان سوق دهد یا در جهت مثبت و تقویت‌کننده این سمت و سو. ضروری است که تغییرات بزرگی در افکار و ارزش‌های کسانی که در این مبارزات درگیر شده‌اند صورت بگیرد تا این جنبش توان و محتوای تداوم در مقابل یک دشمن قادر را پیدا کند. بخش مهمی از مردم درگیر در صحنه جنگ امروز با رژیم جمهوری اسلامی، باید محتوای آلترناتیو جمهوری سوسیالیستی نوین را عمیقاً درک کنند و بخواهند برای آن بجنگند. شکل‌گیری چنین نیرویی هر چند کوچک، تاثیرات بزرگی بر خصلت کلیت این جنبش خواهد گذاشت. دو سند کلیدی «مانیفست و برنامه انقلاب کمونیستی» و «خصلت و کارکرد دولت نوین: جمهوری سوسیالیستی نوین در ایران» برای خدمت به این مبارزه از سوی کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران (م ل م) منتشر خواهد شد. آگاهی نسبت به اصول جامعه‌ای که ما کمونیست‌ها برایش می‌جنگیم و ساختارها و قوانین و کارکردهای دولت سوسیالیستی نوین در ایران، نه تنها می‌تواند عده‌ای را متعهد به انقلاب کمونیستی بکند بلکه شمار وسیع‌تری را تبدیل به متحدین و همراهان این راه‌هایی‌بخش خواهد کرد. چرا که خصلت‌های بخش بدیل ما را دیده و حس خواهند کرد و امکان مقایسه آن با وضع موجود را خواهند داشت.

اما صرفاً خواستن چنین جامعه‌ای مساوی با به دست آوردن آن نیست. برای به دست آوردن آن باید نقشه راه و رهبری داشت و در ایران مسئولیت رهبری این مبارزه را حزب ما بر عهده گرفته است و نقشه راهش را هم تدوین کرده است. نقشه راهی که پشتوانه آن علم کمونیسم است. علم کمونیسم تکامل یافته و نوین. کمونیسمی است که توسط مارکس و انگلس بنیان‌گذاری شد و توسط لنین و ماوتسه دون در جریان انقلاب‌های بزرگ سوسیالیستی قرن بیستم تکامل یافت. پس از شکست دردناک انقلاب‌های سوسیالیستی، ضرورت تکامل این علم پیش آمد که توسط بزرگترین مارکسیست دوران ما، باب آوآکیان که رهبر حزب و انقلاب کمونیستی در کشوری مانند آمریکا نیز هست، جواب گرفت. آن چه ما را قادر کرده‌ایم مانیفست و برنامه انقلاب کمونیستی در ایران و قانون اساسی و نظام نامه دولت جمهوری سوسیالیستی نوین ایران را تدوین کنیم، درک کردن و به کار بستن این علم‌های بخش‌بخش است. همه حوزه‌ها و هسته‌های سازمان یافته حزب ما و همه یاران وفادار و هواداران این حزب در چارچوب خط راهنمای این بیانیه، باید فعالانه و با ابتکار و ابداعات محلی در جنبش سرنگونی کنونی دخالت کرده و آن را به راه جنبشی برای انقلاب رهنمون شوند. اطلاعیه‌ها و اعلامیه‌ها و شعارهای مستقل و مبتکرانه برای پاسخگویی سریع به هر وضعیتی که سر بلند می‌کند، مورد نیاز است. همه اعضا، هواداران و یاران حزب در نظر داشته باشند هر کاری که امروز می‌کنیم باید راه را برای هدف استقرار دولت نوین سوسیالیستی در ایران و خدمت به‌رهایی بشریت در سراسر جهان باز کند و به آن خدمت کند و به زندگی و مبارزه امروز ما معنا دهد.

می‌رسد... آشوب و شرارت خمینی و دارودسته اش ملت را به عزا و کشور را به سوی اضمحلال و ازهم‌پاشیدگی کامل کشانده است. حکومت چهل و خودپرستی و خیانت این پیر روباه متقلب، صنعت و کشاورزی و علم و فرهنگ ملی را به حال رکود و افول کشانده و آسایش و امنیت فردی و اجتماعی را در میهن ما به یک باره از میان برداشته است. ... ای رفیقان کارگر و ای برادران و خواهران رنجبر در همه شهرها و روستاها!... یکدل و متحد به پا خیزید! از توپ و تشر توخالی و تیر و تفنگ پوشالی مشتی اشرار و اوباش بی‌آبرو نهراسید. خیمه و بارگاه این خیره سران را که هوای سلطنت به سرهای بی مغزشان زده است باید بیرحمانه به آتش کشید....

شکست قیام سربداران و دیگر مبارزات انقلابی در سراسر ایران، به ویژه کردستان به معنای تحکیم رژیم جمهوری اسلامی بود. به رغم گذشت سی و چند سال از شکست قیام سربداران، هنوز خاطره و درسها و فراخوان تاریخی آن قیام طنین می‌افکند که راه نجات تنها در گرو سرنگونی تمامیت جمهوری اسلامی و استقرار یک قدرت سیاسی و دولت بنیادا متفاوت و نوین است. دولتی که نه تنها متعلق به طبقه ی سرمایه داران و کارگزاران آنان و استوار بر نهادهای ایدئولوژیک- فرهنگی و ارزش‌ها و سنت‌های این طبقه نیست بلکه عزم سرنگونی آن را داشته و دارای خصلت طبقاتی کاملاً متضادی با ارتجاع حاکم است. نام این دولت دیکتاتوری پرولتاریا است و بر آن است تا با اتکا به توده‌های آگاه مردم تمامی مظاهر و سرچشمه‌های ستم و تبعیض و استثمار، جهل و خرافه و سرکوب را ریشه کن کند.

سی و چند سال پس از قیام سربداران هنوز ضرورت یک جنبش انقلابی برای سرنگونی جمهوری اسلامی و استقرار یک دولت دیکتاتوری پرولتاریایی پیش پای جامعه و به ویژه پیشروان کمونیست آن قرار دارد. هنوز تردیدی نمیتوان داشت که بدون کسب قدرت سیاسی همه چیز توهم است و همچنین کسب قدرت سیاسی توسط پرولتاریا بدون رهبری یک حزب انقلابی کمونیستی که دارای خط سیاسی و ایدئولوژیک صحیحی است غیرممکن میباشد.

درس‌های انقلاب شکست خورده بهمن ۵۷ و همچنین قیام سربداران بیان روشن این واقعیت است که بدون دخالتگری نیروهای کمونیست انقلابی با افق و برنامه‌ای انقلابی در اوضاع هیچ تغییری در مسیر‌های مردم حاصل نخواهد شد و جامعه از وضعیتی بد به وضعیتی بدتر سقوط خواهد کرد. اگر ما کمونیست‌های انقلابی نتوانیم در بحران‌های حاد و افزایش‌یابنده‌ی این جامعه و جهان نقش بازی کنیم بار دیگر نیروهای ارتجاعی بازیگر اصلی صحنه خواهند شد. به منظور انجام این وظیفه‌ی خطیر تاریخی، امروزه بیش از هر زمان دیگر نیاز است تا یک هسته‌ی مستحکم از انقلابیون کمونیست که مجهز به آخرین دستاوردها و عالی‌ترین سطح آگاهی جنبش کمونیستی بین‌المللی هستند، در صحنه حضور یابند و بازیگر اصلی صحنه‌ی سیاسی ایران و منطقه شوند.

در سال ۶۰ جنگی عادلانه که نماینده‌ی منافع اکثریت مردم ایران علیه ارتجاع سرمایه، امپریالیسم و اسلام بود از سوی سربداران برای سرنگونی جمهوری اسلامی به راه افتاد. تحقق آن اهداف و وظایف سیاسی هنوز تنها راه نجات اکثریت جامعه است و امروز بر عهده نیروهایی است که با آگاهی و درک نوینی از خصلت‌های بخش جامعه‌ی آینده در حال تدارک جنبشی برای انقلاب هستند. انقلابی از نوع انقلاب‌های سوسیالیستی قرن بیستم در روسیه و چین اما در عین حال بسیار متفاوت از آن‌ها و همه‌ی نبردهایی که جامعه بشری تا کنون به چشم دیده است.

با جمهوری اسلامی بجنگیم، مردم را برای انقلاب سازماندهی کنیم!

مرگ بر جمهوری اسلامی، نبرد برای جمهوری سوسیالیستی نوین در ایران!

بیانیه تحلیلی حزب کمونیست ایران (مارکسیست لنینیست مائوئیست) پیرامون جنبش فرودستان



«مارکسیسم هزاران حقیقت را در بر می‌گیرد اما همه آن‌ها در یک چیز فشرده می‌شوند: شورش علیه هر آن چه ارتجاعی است بر حق است!» (مائو تسه دون)

توفان اجتماعی بزرگی برای به گور سپردن جمهوری اسلامی به پا شده است. صدای شور و شادی و قهقهه نبرد مردم خموش و خمیده از فقر و ستم‌گری شیادان اسلامی، فضای جامعه را گرفته است. مردم به دل خطر یورش می‌برند و به افقی نگاه می‌کنند که در آن جمهوری اسلامی، یعنی نظام ستمگری که با خرافه دین و سرنیزه ۴۰ سال بر ایران حاکم است، دیگر وجود ندارد. باید با گام‌های محکم و مطمئن تا جایی پیش برویم که بر ویرانه‌های جمهوری اسلامی، دولت و نظام اجتماعی بنیادا متفاوتی بنا کنیم. نباید گذاشت همانند سال ۱۳۵۷ زنجیرهای گران ستم و بی‌عدالتی به لرزه در بیایند اما پاره نشوند. به قدرت رسیدن حکومت فاشیستی دینی در ایران با دزدیدن یک انقلاب عظیم، فقط برای جامعه ما فاجعه بار نبود، بلکه به تقویت جنبش‌های ارتجاعی اسلامگرا در سراسر خاورمیانه و شمال آفریقا منجر شد. تکرار آن فاجعه، به خاطر اکثریت فرودستانی که به پا خاسته‌اند و به خاطر رهایی بشریت هرگز مجاز نیست.

مشروعیت جمهوری اسلامی، تا پیش از این خیزش بزرگ شکننده بود. اما اکنون در ابعاد وسیع‌تر و به طرز ترمیم‌ناپذیری فرو ریخته است. جنبش مردم با سرعتی صاعقه وار از مطالبات اقتصادی و ابراز خشم علیه گرانی، به «مرگ بر خامنه‌ای» رسید. جنبش وقتی به این نقطه رسید، عقب نشینی رژیم به شکل ارزان کردن تخم مرغ، تعلیق افزایش بهای بنزین و یا زنده کردن سپرده‌های مالباختگان، شلیک خنده در میان مردم و پوزخندی از استیصال در میان خود حکومتی‌ها را به دنبال داشت.

سران جمهوری اسلامی چنان آشفته‌اند که هر روز یک تحلیل و یک آمار و یک گمانه زنی ارائه می‌دهند. شکاف‌های قدیمی‌شان عمیق‌تر شده و از رسیدن به یک راهکار واحد برای رویارویی با این شرایط، عاجزند. حتا در درون جناح‌های اصلی حاکمیت (اصلاح طلب و اصولگرا) راه کار واحدی وجود ندارد. هم فرمان سرکوب صادر کرده و هم از آن وحشت داشته و پیشنهاد مدارا می‌دهند. جناح‌های مختلف حکومتی به تسویه حساب‌های میان خودشان دست زده و هر یک علت و خاستگاه خیزش مردم را به «ناکارایی»، «توطئه چینی»، «تخریب» آن دیگری نسبت می‌دهند. دهان باز کردن شکاف‌های درون هیئت حاکمه، فرصت خیزش و عصیان را به توده‌های محروم و فرودستان داد. رقابت جناح‌های مختلف حکومت و نیازشان به افشای دزدی‌ها و اختلاس‌ها و افشاگری روحانی در مورد سهم بزرگی که از بودجه به نهادهای دینی اختصاص می‌یابد، نفتی بر آتش خشم مردم بود. این که دقیقاً حرکت مردم از کجا شروع شد کمترین اهمیت را ندارد. خیزش توده‌ها، ریشه در این نزاع‌ها ندارد هرچند که از آن بهره گرفته است. ریشه اصلی اعتراض و خیزش مردم، در نظام اقتصادی اجتماعی سرمایه دارانه حاکم است که توسط استبداد دینی، بی‌حقوقی و تبعیض مفرط، فقر و بیکاری و گرانی را به مردم تحمیل کرده و هر شکلی از اعتراضات‌شان را با دستگاه امنیتی و نظامی اش سرکوب می‌کند. این استثمار و سرکوب و تحمیل انواع تبعیض‌های اجتماعی در شکل ستم بر زنان و مردم ملیت‌های مختلف در ذات جمهوری اسلامی است. منشاء اصلی خیزش مردم در روابط اقتصادی سرمایه داری نهفته است که در یک سو ثروت‌های عظیم ناشی از رنج و کار میلیون‌ها انسان در دستان قشری کوچک و انگل صفتی متمرکز شده و در سوی دیگر، خیل عظیم توده‌های محروم از دسترنج خود که از اولیه ترین حقوق انسانی بی‌بهره‌اند. کل دستگاه‌های نظامی، امنیتی و ایدئولوژیک سرکوب‌گر از این روابط نگرهبانی می‌کنند.



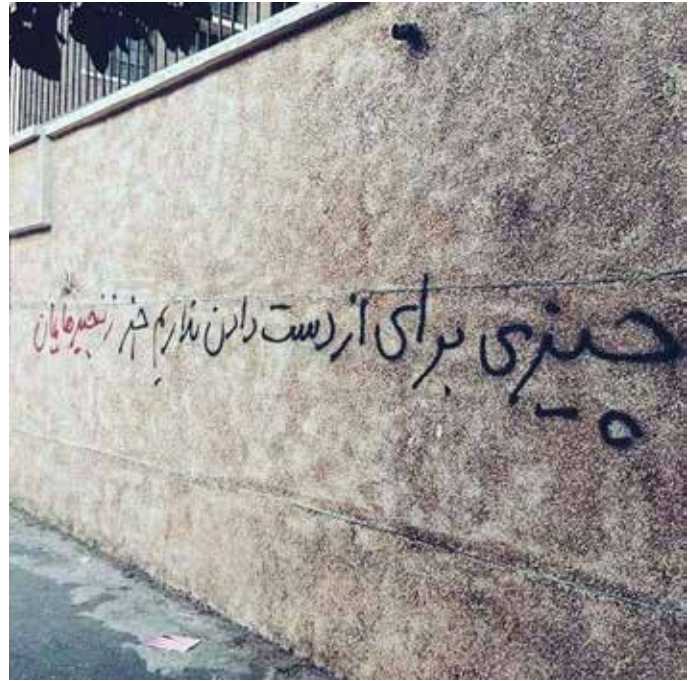
به شدت در هراس است. رضایت این طبقه از حاکمیت و از موقعیت اجتماعی اش در ثبات رژیم نقش مهمی دارد. اما جمهوری اسلامی امروزه حتا قادر به ایجاد ثبات در حیات اقتصادی و اجتماعی این قشر هم نیست.

جمهوری اسلامی باید سرنگون شود. محتوای اجتماعی این سرنگونی چیست و چه نوع جمهوری باید بر خاکستر آن بنا شود تا منافع فوری و درازمدت اکثریت مردم اعم از کارگران و زحمتکشان شهر و روستا، زنان، روشنفکران ترقیخواه، قشرهای میانی، ملیت های مختلف، مهاجران افغانستانی را بیان و تامین کند؟ جدایی دین از دولت، خواست به حقی است که خیزش مردم مطالبه می کند. جمهوری اسلامی یک رژیم استبدادی است که با مشت آهنین امنیتی و نظامی اداره می شود. دستگاه سرکوب امنیتی و نظامی آن باید درهم شکسته شود. جمهوری اسلامی یک نظام اجتماعی است که ساز و کارش بر فرودستی و تحقیر زن، بنا شده است. آزادی و برابری زنان در قانون و در خانواده و جامعه باید تامین شود و مردان افکار و رفتار خود را عمیقاً تغییر دهند. قانون اساسی جمهوری اسلامی مردم این کشور را بر حسب جنسیت، ملیت و دین و مذهب رده بندی کرده و برای هر یک «حقوقی» متمایز قائل شده است. جمهوری اسلامی یک رژیم ضد حقوق و حیات همجنسگرایان است. برابری بی قید و شرط آحاد مردمی که در این کشور زندگی می کنند، بدون تمایز و تبعیض بر اساس جنسیت، ملیت، زبان، گرایش جنسی، باورها و عقایدشان در مقابل قانون باید برقرار شود. جمهوری اسلامی، یک نیروی نظامی تجاوزگر است که به رژیم های ارتجاعی مانند عراق و سوریه و گروه های ارتجاعی مانند حزب الله لبنان و حماس خدمات نظامی و امنیتی می دهد و علیه مردم این کشورها جنایت می کند. سرنگون کردن این رژیم و بنای یک جمهوری سوسیالیستی، آزادی و استقلال همه خلق های این منطقه را تامین خواهد کرد. جمهوری اسلامی، یک دولت و نظام سرمایه داری وابسته به امپریالیسم است. سرنگونی این رژیم، گام اول در قطع دست نظام سرمایه داری جهانی از حیات اقتصادی

این خیزش به لحاظ محتوای شعارها و عزمش فقط قابل مقایسه با جنبش توده های است که در سال ۵۶-۵۷ علیه رژیم شاه بلند شد. این خیزش مردمی به لحاظ سیاسی، رأس و کلیت نظام را آماج قرار داده است. از لحاظ گستردگی و ترکیب طبقاتی قشرهای درگیر در مبارزه، به لحاظ مکان های جغرافیایی پراکنده و رادیکالیسم سیاسی و عملی، در تاریخ جمهوری اسلامی بی مانند است. اگر در خیزش سال ۸۸ اساساً قشر متوسط در چند شهر بزرگ و بیشتر در پایتخت برای باز پس گرفتن رای دزدیده شده شان به میدان آمدند، این بار قشرهای دیگری محرک خیزش اند و عمدتاً کارگران و زحمتکشان و توده های فقیر و بیکار و متمرکز در شهرها و شهرستان های کوچک هستند که بخشی از آنان حتا تحصیلات دانشگاهی دارند. شعار «مرگ بر خامنه ای»، که امروز در شهرهای مختلف فریاد زده می شود و پائین کشیدن تصاویر او یا عکس های خمینی، کارکرد شعار «مرگ بر شاه» و پائین کشیدن مجسمه های او در سال ۵۷ را دارد. اگر شعار «مرگ بر شاه» بیان نفرت توده های مردم از یک نظام شاهی ستمگر بود، شعار «مرگ بر خامنه ای» فشرده انزجار عمومی از نظام جمهوری اسلامی و جنایت ها و بی عدالتی های بزرگی است که طبقه سرمایه دار استثمارگر و رژیم اسلام گرای حافظ منافع آن، چهار دهه بر مردم اعمال کرده اند. شعارهایی چون «اسلامو پله کردن، مردمو ذله کردن»، «حسین حسین شعارشون، تجاوز افتخارشون»، «مرگ بر حکومت آخوندی»، «مرگ بر اصل ولایت فقیه» و حملات به مساجد، حوزه های علمیه و مراکز تبلیغات اسلامی، آشکارا دین و دولت دینی را زیر حمله کشیده است و شعارهایی مانند «اصلاح طلب، اصولگرا، دیگه تمومه ماجرا» فراخوان گذر از جناح های «اصول گرا» و «اصلاح طلب» حاکمیت است و ضرورت سرنگونی کلیت حاکمیت جمهوری اسلامی را جلو می گذارد.

تمام نیروهای سیاسی نظم کهنه به تکاپو افتاده و تلاش می کنند مهر ارتجاعی خود را بر این جنبش بکوبند و بدیل هایی که تفاوت ماهوی با نظم کنونی ندارد را پیش روی مردم بگذارند. از ترامپ و نتانیاهو تا سازمان مجاهدین و سلطنت طلبان. رهبران سازمان مجاهدین سعی دارند با کمک امپریالیست ها جایی در نظم جایگزین بعد از رژیم جمهوری اسلامی پیدا کنند و «بازار آزاد» سرمایه داری را در ایران «آزادتر» کنند. طرفداران نظام پادشاهی که زمانی دودمان ستمگیشان به زیر کشیده شد، مردم را به گذشته دعوت می کنند در حالی که جمهوری جنایت و رذالت اسلامی همان روابط طبقاتی استثمارگرانه ای را تداوم بخشید که حکومت پادشاهی نمایندگی اش می کرد. این درس حیاتی از تاریخ مبارزه در ایران است که حکومت ها تغییر می کنند، تاج های شاهی بر زمین می غلتد، اما اگر توده های مردم فریب برنامه های طبقات ارتجاعی را بخورند، اگر افق و برنامه رهایی بخش واقعی یعنی افق و برنامه انقلاب کمونیستی در میدان حضور نداشته باشد و با مبارزات مردم پیوند نخورد، آن گاه زنجیرهای ستم و بندگی هرگز پاره نخواهد شد و دور دیگری از ستم و ارتجاع با فرم های دیگر آغاز خواهد شد. در جریان انقلاب سال ۵۷ عمامه و منبر جایگزین تاج و تخت شد و در زندگی مردم نه تنها تغییری مثبت ایجاد نشد که صدها بار بدتر شد.

طبقه متوسط جامعه هنوز اساساً به این خیزش نپیوسته و هر چند «دستان نامرئی» اقتصاد سرمایه داری آن ها را نیز مرتباً به پائین می راند و منفعت اساسی اش در ایجاد تغییرات ریشه ای در جامعه است اما بنا بر خصلت طبقاتی اش از خیزش های رادیکال و قشرهای تهی دست که نیروی محرکه این قبیل خیزش ها هستند، و به طور کلی از انقلاب اجتماعی،



می‌کند که مشغله شعار دهندگان این نیست که نیروی سپاه پاسداران، حامی رژیم مستبد و جنایتکار بشار اسد و از بانیان ویرانی و نابودی سوریه است. بهترین شعار برای رساندن واقعیت به گوش جهانیان این است: دست سپاه قدس از سوریه کوتاه! همین معضل در مورد شعار «نه غزه نه لبنان جانم فدای ایران» صادق است. غزه و لبنان هم مانند ایران و بقیه کشورهای جهان صحنه صف آرای نیروهای سیاسی متفاوت اند. در غزه و لبنان، جمهوری اسلامی از گروه‌های فاسد و مرتجعی مانند خودش حمایت می‌کند. دردها و رنج‌های مردم لبنان و غزه و سوریه و مصر و ترکیه همه و همه ریشه در نظام سرمایه داری دارد. در هر کشور به فراخور ویژگی‌ها و رخداد‌های تاریخی، رژیم‌های متفاوتی در راس این نظام اجتماعی استثمارگرانه نشسته‌اند اما همه ماهیتا یکسان هستند. در نتیجه، جنبش ما برای انقلاب واقعی در ایران که گام اول آن سرنگون کردن این رژیم اسلامی است، هوای تازه ای در سراسر خاورمیانه خواهد دمید و به مردم این منطقه خبر خوشی را خواهد داد که راهی برای استقرار نظام اجتماعی عادلانه و شایسته انسان، برای حقوق برابری و آزادی و استقلال هست.

ترامپ و خامنه ای، رهبران دو نظام اجتماعی پوسیده و منسوخ

ترامپ، رئیس جمهور فاشیست آمریکا و معاون او پنس که دست کمی از آخوندهای جمهوری اسلامی در تاریخ اندیشی دینی ندارند، از خیزش مردم علیه جمهوری اسلامی حمایت کرده‌اند! سران جمهوری اسلامی از این حمایت ابراز تنفر کرده و آن را به حربه ای برای لجن مال کردن خیزش مردم تبدیل کرده‌اند. ما نیز ابراز تنفر می‌کنیم اما به علتی کیفیتا و بنیادا متفاوت. علت ابراز تنفر ما این است که رژیم فاشیستی ترامپ/پنس نیز مانند جمهوری اسلامی نماینده یک نظام اجتماعی منسوخ و پوسیده و افکار و ارزش‌های ارتجاعی و ستم گرانه است. رژیم ترامپ/پنس عمیقا زن ستیز است و معتقد است زنان باید از مردان تبعیت و کار اجتماعی شان تولید مثل و خدمت به مرد باشد. در واقع رژیم ترامپ/پنس می‌خواهد از مدل جمهوری اسلامی در تحمیل قوانین دینی برای اداره جامعه آمریکا تقلید کرده و جامعه آمریکا را وادار به تبعیت از قوانین انجیلی کند. رژیم ترامپ/پنس خواهان تغییر رژیم جمهوری اسلامی و به قدرت رسیدن رژیمی مانند عربستان سعودی در ایران است تا منافع آمریکا را بهتر تامین کند. در نتیجه، در جنبشی برای انقلاب که هدف آن سرنگون کردن رژیم جمهوری اسلامی و همچنین نظام سیاسی-ایدئولوژیک و اقتصادی-اجتماعی آن است شعار: «به نام بشریت، مرگ بر رژیم فاشیستی ترامپ/پنس» را باید در کنار شعارهای اصلی این جنبش قرار دهیم و با جنبش «به نام بشریت، تن به رژیم فاشیستی ترامپ/پنس نخواهیم داد» در ایالات متحده آمریکا پیوند انترناسیونالیستی برقرار کنیم. هرگز این اظهار نظر انترناسیونالیستی مائوتسه دون را فراموش نمی‌کنیم که گفت: آنها آدم‌های خود را در این جا دارند و ما نیز مردمان خود را در آنجا داریم. مردمان ما در ایالات متحده آمریکا خلق‌های سیاه و لاتین و بومیان آمریکا هستند که آماج نسل کشی دولت‌های حاکم در آمریکا بوده‌اند. مردمان ما کمونیست‌های انقلابی و زنان و مردانی هستند که به خاطر رهایی بشریت، علیه این دولت امپریالیستی و امروز به طور خاص برای سرنگونی رژیم فاشیستی ترامپ/پنس مبارزه می‌کنند.

و اجتماعی و سیاسی این کشور است. جمهوری اسلامی، بر مبنای اقتصاد سود محور سرمایه داری و بی کفایتی مدیریتی، محیط زیست را نابود کرده و هشتاد میلیون نفر مردم ایران را از آب و هوای سالم محروم کرده است. بدون سرنگونی این رژیم، حتی یک گام در راه ترمیم محیط زیست نمی‌توان برداشت. این نظام سیاسی-ایدئولوژیک و اقتصادی-اجتماعی زاینده فساد، اختلاس و غارت و قبحانه ثروت‌های پولی و منابع طبیعی کشور توسط قدرت مردان جمهوری اسلامی است که هر روز شاهد آن هستیم.

شعارهای مردم

بسیاری از شعارهای این جنبش غنی و آموزنده‌اند و حقایق مهمی را تبدیل به ذهنیت سراسر مردم کرده‌اند. اما مطالبات و شعارهای کلیدی مانند لغو حجاب اجباری و آزادی و برابری زن و مرد یا محو ستم ملی بر ملل غیر فارس در هیچ یک از تجمعات اعتراضی بیان نشده است. علاوه بر این، برخی شعارها کاملا نقض خواست‌های بر حق مردم اند. به طور مثال، شعارهای حمایت از بازگشت سلطنت شاهی به ایران که نتیجه مقایسه‌های سطحی و واکنشی مردم به جمهوری اسلامی است. باید از سطح به عمق رفت و وجه اشتراک اساسی این رژیم با رژیم شاه را با وجود تفاوت‌های مهم‌شان دید. یا شعار «جمهوری ایرانی» کاملا در تضاد با «جمهوریت» است. زیرا جمهوریت بر اصل برابری کامل آحاد شهروندان یک کشور - اعم از این که ایرانی هستند یا غیر ایرانی - مبتنی است. علاوه بر این، محتوای اجتماعی جمهوری را نامعلوم و مبهم می‌گذارد. در این خیزش باید افکار مردم از نژاد پرستی و ناسیونالیسم دور شده و بر اساس همزیستی برابر همه ملل ساکن ایران و اتحاد انترناسیونالیستی با یکدیگر تغییر کند. این خیزش در صورتی می‌تواند دوام پیدا کند که همه چیز از جمله افکار خود مردمی که جان بر کف در این حرکت قرار گرفته اند را تغییر دهد.

در برخی از تظاهرات ها مردم شعار «سوریه را رها کن فکری به حال ما کن» را می‌دادند. هرچند این شعار علیه جنایات سپاه پاسداران در جنگ سوریه است، اما بخش دوم یعنی «فکری به حال ما کن» روشن

نامین تداوم این حرکت در گروهی ارتقاء سطح آن به جنبشی برای یک انقلاب واقعی است

شک نیست که جنبش سرنگونی جمهوری اسلامی با افت و خیز پیش خواهد رفت. این افت و خیز ناشی از ترفندها و بازی‌های سیاسی جناح‌ها و شخصیت‌های رژیم، نقشه‌های سرکوبگرانه وزارت اطلاعات، قوه قضائیه، سپاه و نیروی نظامی و بسیج و هم‌چنین فقدان رهبری و استراتژی منسجم در جنبش خواهد بود.

حزب ما مرتباً این ترفندها و نقشه‌ها را افشا کرده و فعالینش با تمام قوا خواهند کوشید تا بر بستر آگاه کردن توده‌ها در مورد تنها بدیل در مقابل جمهوری اسلامی یعنی جمهوری سوسیالیستی نوین، هسته‌های حزبی را گسترش دهد و ستون فقرات محکمی برای تبدیل جنبش امروز به یک جنبش برای انقلاب ایجاد کند.

سازمان یافتن جنبش انقلابی زنان تاثیر تعیین کننده در کیفیت این جنبش توده ای و تداوم آن دارد. بر خلاف سال ۸۸، در جنبش جاری هنوز زنان در صف اول حضور فعال ندارند. باید به سرعت دست به سازماندهی نیروهای زنان در هر محله و محل کار زد و خواست برابری و آزادی زنان و مبارزه ضد حجاب اجباری را تبدیل به خواست کل این جنبش کرده و در اتحاد با جنبش دانشجویی و کارگری، فضای مردانه و افکار و رفتارهای مردانه این جنبش را دگرگون کرد. اکنون زمان آن است که جنبش دانشجویی نوینی حول دفاع از جنبش سرنگونی مردم و خواست‌های آن‌ها مبنی بر جدایی دین از دولت و برچیده شدن سلطنت ملایان بلند شود و درهای دانشگاه‌ها را به روی تجمعات مردم باز کند و ممنوعیت ورود نیروی نظامی و سپاه و جاسوسان اطلاعات و اخراج نیروی حراست دانشگاه‌ها را مطالبه کند. جنبش دانشجویی باید به نیاز مبرم توده‌ها به بحث و مناظره بر سر این که چه نوع دولت و جامعه ای باید بنا کرد، خدمت کند. جنبش دانشجویی باید نقش فعالی در پیش کشیدن این شعار که «هیچ جامعه ای بدون رهایی زنان، آزاد نیست» بازی کند. جنبش دانشجویی در هر شهر و استانی باید نمایندگان درجه اول نظام مانند برگزیدگان خامنه ای و فرماندهان سرکوب را به آماج جنبش توده‌ها تبدیل کند. به طور مثال در خراسان در اتحاد با مردم، برای بیرون کردن علم الهدی و رئیسی از مشهد مبارزه کرده و جنبش محرومان با خواست انتقال اداره ثروت‌های آستان قدس به دست مردم، به دست شوریایی متشکل از دانشجویان، کارگران، نمایندگان حاشیه نشین های شهر مشهد را به راه اندازند. در کلیه این فعالیت‌ها، فعالین حزب باید عمدتاً ریشه‌های مشترک کلیه ستم‌ها و بی‌عدالتی و راه رهایی واقعی را نشان دهند و به طور قانع کننده و زنده، بسیاری از مبارزین این خیزش عظیم را جذب هدف انقلاب کمونیستی کرده و تحت رهبری حزب‌مان سازماندهی کنند.

تجربه نشان داده است که دشمن برای مدت زمان زیادی آشفته نمی‌ماند. در نتیجه باید لحظه را دریابیم، با سرعت بسیار آگاهی بخشی کنیم، تجربه و مهارت‌های انقلابی خود را در بسیج مردم، در سازمان دادن نیروهایشان در جنبشی برای انقلاب تحت رهبری حزب را بالا ببریم. سازمان دادن ستون فقرات مخفی برای این جنبش یک وظیفه خطیر است که تداوم مبارزه برای تحقق هدف جنبشی برای انقلاب را در شرایط سرکوب و افت و خیز می‌تواند تامین کند. مردم باید بدانند که مبارزه ای سخت و طولانی در پیش روی ماست. این راه

ادامه در صفحه ۱۹

با وجود آن که سپاه پاسداران اعلام کرده است «اوضاع تحت کنترل است و نیازی به ورود سپاه نیست» اما سیاست عمومی جمهوری اسلامی آن است که در شرایط گسترش خیزش‌های اجتماعی، سپاه وارد عمل شده و نیروهای انتظامی و بسیج را تحت فرمان بگیرد. سراسری و پراکنده بودن خیزش جاری، امتیاز بسیار مهمی است که دستگاه سپاه و اطلاعات قادر به کنترل آن نیستند. بنابراین تلاش خواهند کرد کنترل خود را بر شهرهای بزرگ متمرکز کنند. جوان و متحرک بودن این جنبش دمار از روزگار نیروهای سرکوب به ویژه در شهرهای کوچک در آورده است. در مقابل سرکوب وحشیانه‌ای که نیروی انتظامی و بسیج علیه معترضین اعمال می‌کنند، این حق بدیهی مردم است که از جانشان با مقاومت قهرآمیز دفاع کنند. اما باید دانست و آگاه بود که تکلیف نیروهای مسلح جمهوری اسلامی در نبردی نقشه مند و تحت استراتژی «جنگ درازمدت توده ای» تعیین خواهد شد؛ جنگی که ده ها هزار زن و مرد جوان را در فرآیند خود سازمان خواهد داد تا پیروزی را تضمین کند. فعالین حزب موظف هستند در هر فرصتی، جوانان درگیر در نبردهای جاری را به استراتژی و الزامات آن آگاه کنند.

دستگاه سرکوب جمهوری اسلامی دست در دست ترفندهای سیاسی آن پیش می‌رود که در مرکز آن سیاست «تفرقه بینداز و حکومت کن» است. امروز، سیاست اصلی رژیم که با سردمداری اصلاح طلبان پیش برده می‌شود، عبارتست از بسیج قشرهای میانی حول دو هراس افکنی. هراس افکنی از «سوریه ای شدن» و هراس افکنی از «ناامنی اجتماعی». در پشت پرده، فشار بر روی هنرمندان و ورزشکارانی که در جریان انتخابات ریاست جمهوری به روحانی رای دادند در جریان است تا بار دیگر برای فعال کردن طبقه متوسط جامعه علیه مردم به پا خاسته و در خدمت به این حکومت و این بار نه صرفاً برای کشیدن مردم به پای صندوق های رای بلکه برای سرکوب جنبش سرنگونی مردم، وارد عمل شوند. پیش از شروع این جنبش، سپاه پاسداران طرحی برای اشغال تهران تحت لوای مقابله با اذیت و آزار خیابانی زنان و کودکان، داشت که با مخالفت وزیر کشور و پرویز شده بود. ممکن است این نوع اعمال جنایتکارانه توسط ابواب سپاه دامن زده شود تا پوششی برای جلب حمایت طبقه متوسط هراسان از این جنبش بشود. هراس افکنی در مورد «سوریه ای شدن» نیز شیخ دیگری است که طبقه متوسط را از آن می‌ترسانند. در حالی که خطر «سوریه ای شدن» فقط با سرنگونی تام و تمام دستگاه اداری و نظامی و امنیتی جمهوری اسلامی برطرف می‌شود. چرا که امروز باندهای مختلف حکومت، ایران را میان خود تقسیم کرده اند و هر یک نیروی نظامی و امنیتی وفادار به خود را داشته و دارای انحصار بر منابع مالی هستند.

هنرمندان و روشنفکران باید سمت‌گیری خود را روشن کنند و این واقعیت را به رسمیت بشناسند که مردم کلیت این نظام را نمی‌خواهند. قشرهای میانی را به اتحاد با این جنبش فرا بخوانند و شکافی را که در کارزار انتخابات ریاست جمهوری اردیبهشت ۹۶، در صف‌های طولانی رای دهندگان در شمال شهر و مگس پرانی مسئولین صندوق های رای در جنوب شهر تجسم یافت، کم کنند. ورود فعال هنرمندان و روشنفکران معروف به صحنه در حمایت از جنبش مردم و هشدار به حکومت، خواست توده‌های مردم است.

مرگ در دیکتا تور
معاذ

نوبت چوریه
شهر میوم
آتش جواب آتش

مرگ در فامنه ای
۲۰ هزار ۹۶
نوبت چوریه